آریانا یا افغانستان

نجیب اللہ

مجموعه کنفرانسها ئیست که بناغلی نجیب الله خان معلم تاریخ سیاسی افغانستان در فاکولته حقوق وعلوم سیاسی در دوران سال ۱۳۱۹ ایراد کرده اند .

قسمت اول از ازمنه قدیمه تاظهور وانتشار دین مقدس اسلام در افغانستان.

عرض مرام

هنوز تحصیلات بنده تمام نشده بود ودر مدرسه عالی استقلال متعلم بودم که تتبع ونگارش در تاریخ افغانستان یگانه آرزوی قلبی من قرار گرفته بود. ازان وقت بنده تصمیم گرفته بودم که در تمام زندگانی خود این مقصد بزرگ را لحظه فراموش ننموده در تعمیل آرزوهایم بکوشم.

بنابران مطالعه کتب واثاری که درین راه به بنده کمك میکرد بهترین مشاغل من بود وهمیشه در صدد یافتن مآخذ ومراجع میبودم وبا دوستان وفضلائیکه در تاریخ افغانستان معلومات وذوق داشتند در تماس بوده صحبت اوشانرا مغتنم میشمردم متأسفانه بعد از فراغ تحصیل و شمولیت در وزارت امور خارجه گرفتاریها ومشاغل سیاسي بمن اجازه نمیداد که آرزوی دیرینهٔ خود را عملی نمایم

و در نبگاشتات تاریخی که درسالهای اخیر خوشبختانه روبفراوانی گذاشته بود سهم بگیرم ، تا آنکه در سال ۱۳۱۹ فاکولتهٔ حقوق و علوم سیاسی درس تاریخ سیاسی افغانستان را در پروگرام داخل نموده مرا برای تدریس آن دعوت فرمودند بنده این وظیفه بزرگ و پرافتخار راسبب حصول مطلوب دیرینهٔ خود یافته بلاتردید پذیرفتم زیرا میدانستم که بدین همچه مجبوریتی مشاغل رسمی در وزارت امور خارجه مرا اجازه نخواهد داد که به گرد آوردن یادداشتها و تدوین تاریخ سیاسی افغانستان بپردازم، بنابران در آغاز امر هفته یك ساعت برای ایراد کنفرانسهای تاریخی در فاکولته حقوق و علوم سیاسی حاضر گردیدم . چون وقت کافی نداشتم به انشاء قبلی کنفرانسها مبادرت نموده نتوانسته صرف رؤس مطالب وعناوین کنفرانسهای خود را نوت و قید میکردم و کنفرانسها را بدیهتاً واز تجالی ایراد میکردم

وحاضرین مینوشتند، لهذا اگر انشاء آن بدون تکلف وساده وعادی به نظرخورد بعیدنخواهد بود.

بنده دوست تردارم که همچه مطالب حتی المقدور ساده وعام فهم نوشته شود تا استفادهٔ آن مخصوص ومنحصر بیك طبقه نماند.

بهر حال در سمستر اول سال تعلیمی ۱۳۱۹ قسمت اول کنفرانسهای که عبارت ازمختصر تاریخ سیاسی افغانستان تا ظهور دین مقدس اسلام بود خاتمه یافت و در اثر حسن قبول کمیشنون تاریخ ولطف ومرحمت والاحضرت ع ج سردار محمدنعیم خان وزیر معارف گرد آمده برای طبع حاضر گردید.

شاید بعضی ازرفقا باین عقیده باشند که بهتر میبود اگر کنفرانسهای بندهو کورس تاریخ سیاسی افغانستان منحصر به قرون معاصر وروابط این مملکت با همسایگان موجوده او میگشت ولی چون تاریخ افغانستان تاامروزطوریکه لازم است تدریس

نگردیده بود و مهمترین هدف تاریخ سیاسی افغانستان تثبیت وموجودیت این مملکت دراعصار قدیمه میباشد، بنده لازم دیدم که بصورت مختصر تمام گذشته این مملکت راسیر واثبات موجودیت سیاسی این مملکت را به محصلین فاکولته حقوق وعلوم سیاسی وسائر ارباب ذوق تقدیم دارم.

نظر به قلت کاغذولوازم طباعتی که بنابر جنگ موجوده رخداده از یکطرف وفقدان وقت کافی ازطرف دیگر متأسفانه نتوانستم کنفرانسهای خود را دریك یادو مجلد تماماً بصوت کتاب با نقشه ها وتصاویر لازمه طبع نمایم ومآخذ را درپاورقی های آن اشاره کنم، بلکه تصمیم گرفتم که طبع اول انرا بصورت مسلسل ورساله های کوچك انتشار داده بدسترس محصلین فاکولته حقوق و علوم سیاسی وسائر ارباب ذوق وتتبع درتاریخ افغانستان بگذارم وتظریات اوشان رابدانم تااگر خداوند

بخواهد در طبع ثانی بصورت بهتر ومکملی تاریخ سیاسی افغانستان را بهموطنان عزیزم تقدیم دارم .

قبل از ختم عرایض خود برخویشتن واجب میشمارم که مراتب تشکرات وسپاسگذاری خود را بخدمت والا حضرت سردار محمد نعیم خان وزیر معارف ومعاون صدارت عظمی که از اعطای نظریات قیمتدار شان راجع باثر بنده خود داری نفرموده اند و درطبع آن امرومساعدت کرده اند تقدیم دارم وهمچنین از دوستانی که در کمیسیون تاریخ نظریات خودرا نسبت به نگارشات بنده لطف فرموده اند تشکر نمایم. واز آقای فاضل گرامی ومورخ بزرگ وطن کوهزاد که درین رساله مخصوصاً از آثار اوشان خیلی استفاده بعمل آمده صمیمانه اظهار امتنان نموده و همچنین مراتب سپاسگذاری خودرا به پښتو تولنه وهمه دوستانی که بعضی کتب و نسخ قیمتدار شانرا بدسترس مطالعه بنده قرار

داده اند اظهار دارم .

در خاتمه میخواهم توضیح بدهم که نگارشات بنده درین رساله ورساله های ما بعد کاملاً علمی ومربوط به نظریات تاریخی و شخصی من است وهیچ ربط ودخلی بامقام رسمی و جنبه سیاسی من ندارد و نباید بان کدام مقاصد سیاسی و دیپلوماسی را نسبت داد .

نجیب الله

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

افغانستان در تاریخ دنیا موقعیت مهمی دارد و در هردور ازادوار تاریخی دراین مملکت دولت بزرگی وجود داشته و نیروی ملت افغان بامظاهر گوناگون ظهور نموده است .

اگر بدقت ادوار مختلفه تاریخ این کشور را سیر نمائیم ووقائع را ازنقطه‌نظر علمی‌مطالعه کنیم وعلل آنرا بجوئیم ،خوائیم دید که باوجود تنوع ظاهری‌واختلافات مدنیت‌ها وطرز زندگانی درمرور زمان تهداب حیات اجتماعی وجوهر زندگانی‌ملی باشندگان کوهپایه ها ووادی های افغانستان یك چیزاست یا بعبارت دیگر روح ملی دراین مملکت

همیشه زندهٔ جاوید ولایتغیر مانده است . در مرور ایام ولیالی ادیان ، زبانها ومدنیت های مختلفی دراین مملکت ظهور نموده ویا نفوذ کرده ولی هیچکدام خصائص اجتماعی مردم را تغییر نداده وهمیشه افغانها باتمام معنی افغان مانده اند .

بعضی از نویسندگان غرب وعدهٔ از نگارندگان شرقی بنا برعدم آشنائی کافی و نداشتن اطلاع ادعا دارند که این مملکت وجود تاریخی وطبیعی وموجودیت سیاسی در اعصار باستانی وقرون وسطائی نداشته و این کشور زادهٔ اختلاف امپراطوری روس و بریطانیای عظمی میباشد . ولی آنها بسهو خود ملتفت خواهند شد زیرا حقائق پوشیده نمیماند ملت ها بیدار میشوند ، بگذشته و آینده خود پی میبرند ، اسناد تاریخی خودرا میخوانند ، باولاد خود تعلیم میدهند و بجهان اعلام میکنند .

دیری نگذشته که یك عدهٔ از دانشمندان وطن

جهت مطالعه وانکشاف تاریخ ادبیات ومدنیت افغانستان گردهم نشسته ودست بکار زده اندو درظرف چندسال غبار فراموشی را از روی صحائف زرین زندگانی این ملت زدودند .

آنها بعد از چند سال موفق شده اند که پرده ازروی حقائق برداشته سیر و احوال گذشتگان نامور افغانستان را باولاد واحفاد شان گوشزد نمایند . آنها کامیاب گردیدند که دوره های فراموش شده تاریخ افغانستان را دو باره یاد دهند وصحنه های پرافتخار وعظمت این مملکت راباز زنده نمایند .

مساعی آنها نه تنها در داخل مملکت باعث شناسائی طبقات روشن فکر بتاریخ گذشتهٔ افغانستان ومظاهر قوای معنویه افغانها گردید بلکه محققین ونگارندگان خارجی را نیز مرهون خویش قرار داد .

امروز بجز یك عده محدودی که در بعض از

ممالك خارجه نظر بعدم معلومات ، وتعصب از حقائق انكار مینمایند درتمام عالم علم وادب وتاریخ موجودیت سیاسی ؛ ادبی ، وتمدنی این مملکت ثابت ومسلم است وهرروز حقائق تازه ومسلم دیگری بران افزوده میشود علت این کامیابی درینمدت کم تنها مساعی وزحمات آن اشخاصی که درین راه همت گماشته اند نیست بلکه نگارشات آنها مستند بچنان اسناد وحقائقی است که جای تردیدباقی نمیگذارد .

امروز همه کس میداند که اریانای دیروز یا افغانستان امروز قبل از آنکه انتظام اجتماعی ومدنیت درانگلستان وروسیه قائم گردد بزرگترین دورهای شاهنشائی را دیده واز نقطه نظر سیاسی موقعیتی بسزا داشته است .

امروز همه کس میداند که هنوز پادشاهان ساکسون ونور ماند انگلستان را کاملاً تسخیر ننموده وگراندوك های ماسکوشالودهٔ سلطنت روسیه

را نریخته بودند که بزرگترین سلطنتهای آسیائی در افغانستان قائم ودور های متعددی ازین قبیل سپری گردیده بود .

پس جای آن نمیماند که باز افغانستان را مولود رقابت روس وانگلیز دانندوبگویندحائلی است برای آنکه دوامپرا طوری بزرگ هم سرحد نباشد .

ما نمیگوئیم که موقعیت جغرافیائی افغانستان در بین امپراطوری قیاصره روسی وباد شا هان بریتانیا هیچ اثری درزندگانی وموجودیت افغانستان دردورهای نزدیك نداشته زیرا درتاریخ هرمملکت وملت سیاست همسایگان و روابط آنها مؤثر است وهیچ مملکتی بزرگ یا کوجك ازان گزیر ندارد،ولی مراد آن است که برخلاف حقیقت وشواهدتاریخی نباید پنداشت که افغانستان مولود این رقابت است؛ چه وجود حائلی دربین دوامپراطوری لازمی نیست وبسا ممالك بزرگ باوجود اختلافات مسلك وتباین

منافع درمجاورت هم زندگانی مینمایند وصلح ویا جنگ آنهامربوط بمقتضیات وقتومنافع ملی هر کدام شان میباشد و وجود یا عدم حائلی نمیتواند سبب آن بشمار رود .

در قرن گذشته دولتین روس و انگلیز برای استعمار واستیلای آسیای میانه مجاهدت نمودند روسیه درفتح ممالك آسیائی که در شرق وجنوب اورال ودر آسیای وسطی واقع بود موفق گردید وانگلیز نیزسرزمین بزرگ وپهناورهندرا کشودولی سیلاب این دوتهاجم در حدود وکرانه های افغانستان ایستاد ـ باوجود آنکه هر کدام ازین دو دولت درقرن گذشته برای بسط نفوذ خود دراین مملکت متشبث شدند ولی استقلال و موجودیت سیاسی این مملکت مصئون ماند . اگر غور نمائیم که علت آن چهٔ بود ؟ وچرا این دوامپراطوری در کشودن افغانستان موفق نگردیدند ؟ وچرا همچه یك دولت

درشمال یاجنوب ویاشرق افغانستان بین امپراطوری روس وبریتانیا تشکیل نشد؟ مبرهن میگردد که علت اصلی واساسی درخود این مملکت بوده وآنرا نباید در خارج آن جستجو نمود وباید اعتراف کرد که عوامل دیگر رول های فرعی و تعاونی داشته وموجودیت این مملکت مرهون ومحصول فدا کاری و آزادی خواهی فرزندان دلیر و نیرو مند آن میباشد .

این را هم باید گفت که در قرن گذشته برعکس، موجودیت افغانستان و حریت پرستی ملت افغان در بقای صلح این گوشهٔ دنیا وجلو گیری از تصادم شهنشاهی انگلیز وروس خدمت بزرگی نموده وباب محاربات خونین وفجائع بزرگ را مسدود کرده است؛چه جای تردید نیست که اگر در قرن گذشته ملت افغان بمدافعه آزادی ووطن بافدا کردن جان و مال وبااتحادی که از خصائص

اوست حاضر نمیگردید وچون بعضی اقوام دیگر مطیع واسیر یکی ازین دودولت بزرگ میشد، دراین گوشه آسیا جنگ مدهش وخانه براندازی بین بریتانیای کبیر وامپراطوری روس در میگرفت وسالها نائرهٔ آن خاموش نمیشد واثرات عمیقی درحیات اجتماعی این دو مملکت و بصورت غیر مستقیم در سیاست بین المللی مینمود .

گمان میکنم دلائلی که گفتیم کافی است وبهتر است دراین مورد بیشتر نپیچیده بعضی نقاط دیگر را مورد بحث قرار دهیم بعضی از محررین خارجه میگویند که افغانستان از عهد اعلیحضرت احمد شاه ابدالی تشکیل گردیده وتاریخ گذشته این مملکت متعلق بافغانها نیست. آنها دلیل دیگری ندارند بغیر ازینکه ازآنوقت اسم افغانستان رسماً برای این مملکت اختیار شده است واضح است که این دلیل اساسی ندارد واشخاصیکه بدوتاریخ یك مملکت را ازوضع

و تبدیل نامی میدانند استدلال آنها طفلانه است . زیرا بقرار عقیده آنها تاریخ آیر قبل از دو سال از آن مملکت نیست . ایطالیا پیش از ۱۸۷۰ تاریخ نداشته، تاریخ دولت وخلافت عثمانیه متعلق به ترکیه امروز نمیباشد . تاریخ امپراطوری روس بنا بر تغییر رژیم ووضع نام اتحاد جماهیر اشترا کی شوروی بان مملکت تعلقی ندارد، تاریخ گول از فرانسه نیست و تاریخ امپزاطوری های قرون وسطی ژرمانیا ربطی به المان امروز ندارد وقس علیهذا .

اگر اینهمه ممالك وملل تاریخ ندارند افغانستان نیز تاریخی ندارد . برخی میگویند که چون درافغانستان طوائف متعدد ولهجات چندی وجود دارد بنابران ملت واحدی دراین مملکت نیست .

آنها غافلند ازینکه هیچ ملتی ازملل دنیا ازیك طائفه تشکیل نشده وهیچ مملکت بزرگی نیست که در آن لهجات مختلف نباشد بلکه درمرور زمان

بهمه ممالك اقوام و طوائف مختلفه آمده اند وبا باشندگان سابق آن کم وبیش آمیخته شده اند .

آیا درفرانسه بروتون ها ؛ پرو وانسالها دارای زبانهای محلی نیستند آیا همه آنها ازیك طائفه هستند .

آیا در بریتانیای کبیر سکاتلندیها و گالوا ها وانگلیزها ازیك طائفه هستند و لهجات جدا گانه ندارند ؟ آیا در آلمان شمالی و جنوبی فرق لهجه واختلاف طائفه وایل موجود نیست ؟ آیادرایران ، چین ، ژاپون و خلاصه در تمام ممالك همچه چیزی بنظر نمیخورد ؟

اگر در همه ممالك ملتی وجود نداشته باشد درافغانستان نیزوجود نخواهد داشت .

امابايد تذکر داد که اکثر باشندگان وطوائف این مملکت قراریکه تاریخ شاهد است قبل از ورود انگلوساکسون ها در انگلستان ، فرانکها درفرانسه ، ترکها درآسیای صغیر واعراب درمصر در افغانستان

اقامت اختیار نموده ودر تحت اداره و کلتور واحدی زندگانی کرده اند ومنافع شان مشترك بوده ودر روز های غم و شادی دوش بدوش همدیگر ایستاده اند .

همه اینها افغانند و بدون فرق وامتیازی درین مملکت حقوق ووظائف مساوی دارند .

اعتراض دیگری که نسبت بتاریخ ما میشود این است که دولتهای گذشته افغانستان افغانی نبوده اند . حالانکه تمام دولتهای که در این مملکت درمرور اعصار وقرون سپری گردیده واسم شان در تاریخ دنیا بخط زرین نقش است افغانی ومرکز آنها نیز افغانستان امروز یا افغانستان قدیم بوده است .

مثلاً میگویند که خاندان ناصر اصلاً از تورکستان میباشند بایست دولت غزنوی را افغانی ندانست حالانکه آل ناصر در محیط افغانستان نشو ونمایافته و مرکز سلطنت شان دراین خاك ودولت

آنها مرکب از باشندگان این مملکت بوده وسپاه
شان از دلاوران این کشور تشکیل گردیده زبان
رسوم و عنعنات شان زبان وعادات وعنعنات
این مملکت بوده است ، حتی در خون
نیز باائل افغانستان آمیخته بودند و خویشتن را
غزنوی می‌خواندند . درباره غوریان پادشاهان جبال
وغیره نمی پیچیم زیرا در بومی بودن آنها هیچ
جای تردید نیست . ، وازصد ها سال آبا وا جداد
شان در آغوش کوهساران افغانستان تربیت یافته
اند ، اما درباره تیموریان هرات که دولت آنها
متعلق به این کشوربوده ودوره آنها یکی ازبهترین
دوره های تاریخی بعد از مغول افغانستان است
متوجه میگردیم .

اگر تفاوت بین‌دربار پادشاهان تیموری هرات
وتیموریان ماوراءالنهررا درنظر بگیریم واز نقطه
نظر زبان ، عرف ، عنعنات وعادات و مراسم دربار

هرات ودر بار های ماوراء النهر را مقایسه کنیم ظاهر میگردد که در بار هرات از قطار در بار های مغولی وترکی محسوب نمیشود بلکه برعکس علاوه براختلافات خصایص دولت تیموری هرات همیشه بادول کورگانی وترکی شمالی همچشمی ورقابت داشته است .

کسانی که حکومت هرات را ترکی میدانند دلیل آنها مبنی براین است که شهر یاران این سلسله از اولاد واحفاد تیمور کورگان بوده اند . ادعای آنها مانند این است که دوره بوربون های هسپانیا را متعلق به فرانسه بدانند .

در دوره های مختلف قبل از اسلام افغانستان تنها دولت باختری یونانی یا یونانیان جنوب هندوکوه را ممکن است به دول غیر افغانی نسبت بدهند واشخاص کوتاه فکر آنها را غیر افغانی بدانند .

ولی پس از تعمق وتحقق معلوم میشود که یونانیان بعد از اقامت خود در ممالک شرق کاملاً عادات ورسوم دول شرقی را اختیار نموده حتی مذهب وزبان محیط خودرا قبول کرده اند گویا پس از اندکی بین یونانی های باختر ویونانی های یونان تفاوت مبینی درزبان ، رسوم ، عنعنات ومذهب ظهور نموده بود .

دوره یونانی افغانستان یا بعبارت دیگر دولت باختری یونان بعد از سکندر کاملاً متعلق به افغانستان است زیرا پس از انقضای مدت مدیدی بعد از ورود یونانی هاشا لوده آن در این مملکت ریخته شده واهل آن از اهالی این کشور بوده ودران دولت زبان مذهب وعادات افغانستان آنوقت حکمفرمائی کرده است .

حتی باخط وکتابت یونانی در آثاری که پیدا شده است رسم الخط معمول افغانستان نیزملاحظه

میگردد . آرت گریکو بودیك یافن یونان وبودائی که دران دوره بمیان آمده وبعد ازان بمما لك همسایه پرا گنده شده مخصوص این مملکت بشمار میرود .

اگر نفوذ حیات معنوی وفنون جمیله یونان را دلیل یونانی بودن این دولت بگیریم پس هیچ دوره ازادوار تاریخ بشر به مملکتی نمیتواند منسوب گردد زیرا انسانها همیشه از مدنیت یکدیگر متاثر بوده اند وهمیشه در اثر جنگها وتصادمهای ملل خصایص تمدن یك قوم به قوم دیگر تأثیر و انتقال کرده است .

مثلاً سرچشمه مدنیت یونان نیز ازشرق میباشد . مدنیت فرانسه زاده مدنیت روم است ومدنیت امروزه ممالك شرق برروی مدنیت غرب بنا یافته وباز بنوبه خود مدنیت غربی مدیون مدنیت یهودروم وملل شرق بوده است .

دولت سیت و پارت افغانستان کوشانی ها و کابل شاهیان و حکومات محلی که هنگام فتوحات اسلامی در افغانستان وجود داشته اند مانند دولت غوری مورد بحث واقع نمی گردند زیرا سلاله های سلطنتی آنها اصلاً از ائل این مملکت بوده و یا آنکه مدتی قبل از به سلطنت رسیدن در افغانستان آمده و با ائل این مملکت حل شده اند.

هیاطله یا یفاطله که در افغانستان پس از کوشانی های بزرگ طرح سلطنت مقتدر ولی نا پایداری را ریختند نیز از سالهای زیادی قبل از حکومت خود در طخارستان ما اقامت گزیده دولت شان دولت افغانی بود.

اشخاصی که شجره و عرق دودمان های سلطنتی را در مطالعه تاریخ اساس قرار میدهند ودول را از نقطه نظر آن به ملل وممالك منسوب میدارند اشتباه مینمایند، زیرا اگر ازین نقطه نظر تاریخ ممالك مورد مطالعه قرار گیرد پس دولت امروزه

انگلستان را باید دولت آلمانی خواند زیرا عایله سلطنتی امروزه بریتانیای کبیر معتلق بدودمان هانوراند واز آلمان آمده اند حتی ژورژ اول سر سلسله این خاندان بزبان آلمانی حرف میزد و پسرش نیز بزبان انگلیزی آشنا نبود واین هردو پادشاه باوزرای خود بزبان لاتین صحبت میکردند . دوره حکومت قاجاریه را در ایران باید حکومت ترك محسوب نمود زیرا قاجاریها ترك بودند وتامدتی دردربار شان ترکی حرف زده میشد .

حکومت امروزهٔ بلغاری را حکومت آلمانی بایست خواندزیرا خاندان سلطنتی موجوده بلغاری اصلاً آلمانی هستند . حکومت امروزه مصر راباید البانی محسوب کرد چه محمد علی پاشاه کبیر از سر بازان البانی بود .

دولت مغولیه هندرا یك دولت مغولی یاتیموری گفت چه بابر ، اکبرو شاه جهان از امرای کور

گانی بودند. دوره فرمانروائی مرو نژین ها و کارو لنژین ها را در فرانسه متعلق بتاریخ آلمان دانست زیرا آنها از طرف شرق به فرانسه آمده اند وقس علی هذا.

پس ثابت گردید که نمی شود تاریخ ممالك را از نقطه نظر عائله های سلطنتی وشجره یاعرق آنها متعلق به ملل و ممالك دیگر دانست بلکه بر عکس هر دولتی که درخاك یك مملکت تشکیل میشود واز افراد آن مرکب میباشد و مدنیتی را در یك مملکت بظهور میآورد متعلق به آن مملکت است.

بعضی از نوسیندگان ممالك وملل را بنا بر استیلاء موقتی آنها جزو مملکت دیگری می شمارند، آنها نیز حق ندارند، زیرا در تاریخ بشریت هیچ مملکتی نیست که برای مدتی کم وبیش در تحت تسلط مملکت دیگری قرار نگیرد ویا بر مملکتی غالب و مسلط نشود.

مثلاً روم مدت مدیدی بر فرانسه هسپانیا و انگلستان حکومت کرد تاریخ فرانسه انگلستان وهسپانیا را نمیتوان جزو تاریخ ایطالیا محسوب کرد یاتاریخ ایران را جزو تاریخ عرب ، ترك وافغان خواند ویا تاریخ لهستان را منسوب روسیه آلمان واطریش ومجارستان دانست همچنین تاریخ افغانستان نیز متعلق بدول همسایه او نیست وافغانستان ایا لتی نمیباشد که از دول دیگر مجزا ومستقل شده باشد .

اگر افغانستان برای مدتی تحت تسلط بیگانه بسر برده بیگانگان نیز سالیان دراز در تحت اداره وجهانبانی دول افغانی زیسته اند .

عصر پارت ها ، باختری ها ، کوشانی ها ، سیت ها ، صفاریان ، غزنوی ها ، غوری ها و خلجی ها ، هوتکی ها وابدالی ها شاهد آن است .

بر عکس دوره های تسلط بیگانه در افغانستان

کمتر وسطحی تر وغیر مستقیم تر بوده است . یك نقط دیگر باقی میماند که انرا نیز باید فرا موش ننمائیم . نظر به موجودیت زبان وادبیات فارسی درافغانستان بعضی ازمستشرقین آوروپائی ویگان یگان نویسندگان متعصب شرقی گمان میکنند که افغانستان ادامه ایران بطرف شرق میباشد حالانکه زبان موجوده فارسی در ایران امروزه پیدا نشده است وهنگامی که فارس در تحت تسلط اعراب بود وزبان عرب دران حاکمیت داشت . فارسی امروز درافغانستان وماوراء النهر ودر دربار محمود وآل محمود نشو ونما نمود وپرورش یافت ودر اینجا سرو صورتی گرفت و ازینجا به طرف غرب بانفوذ زبان عرب مجادله نمود وایران راتسخیر کرد ، بنا برآن اگر زبان فارسی امروزه مانند زبان پښتو زبان مخصوص این مملکت نیست ، نمیشود آنرا زبان مخصوص ایران موجوده دانست ومختص به فارس

ودلیل بسط نفوذ ایران درافغانستان محسوب کرد .

زبان فارسی در افغانستان ودر دربار سامانیان در ماوراء النهرو باز در آستانه محمود بزرگ وشهر یاران دیگر غزنه پرورش یافته‌بوسیله اقتدار شاهان اریانا درتمام ایران امروزه وماوراءالنهر پراگنده شد وبحیث زبان بین‌المللی این گوشه آسیا مقامی‌را اشغال کرد بنابران کسانی که آنرا مال خالص ایران امروز می‌شمارند خبط بزرگی میکنند وعدم شناسائی وبلدیت خود را درسیر وتطور این زبان وتاریخ آسیا اظهار میدارند .

مابه اظهار این مطلب دلائل کافی داریم :

حنظله بادغیسی‌ازکجا بود ؟ ابوالعباس مروزی ازکدام ناحیه نشئت کرد ؟ طبعی‌هردو از افغانستان هستند یکی ازبادغیس هرات و دیگر از ایالت مار گیانا وکنارهای رود حیات بخش مرغاب .

رودکی در کدام شهر ایران بسر میبرده ودر دربار که بوده ؟

رابعه بلخی از کجاست ؟ فرخی سیستانی از کدام سر زمین میباشد ؟

رشید وطواط آیا از بلخ نیست ؟ وبالاخره آیا ستاره گان درخشان ادبیات فارسی آسمان غزنه‌را به تلالو در نیاورده بودند و آیا مایه فخر ایرانیان فردوسی طوسی بکدام دربارروی آورده بود وکدام محیط را مناسب وملائم انشاء اثر خود یافته بود دقیقی ابو لموید بلخی وسنائی از کجا بودند ، وکدام محیط درپرورش شان دست داشت پس ثابت شد که‌مرکز ثقافت این زبان در افغانستان بوده وایران امروز از آن کانون دانش وعرفان فیض یاب گردیده است .

ما نمیخواهیم مانند آن نویسند گان کوتاه فکر این موضوع وفتوحات ونفوذ افغانستان را اساس

گرفته ایران امروزرا امتداد افغانستان بجانب غرب بخوانیم وتاریخ فارس راجز وتاریخ افغانستان محسوب داریم ولی برای آنکه این باب مسدود گردد وجعل کننده گان تاریخ ساکت شوند از اظهار آن خود داری نتوانستیم ما میدانیم که ایران مانند افغانستان تاریخ درخشان ومشعشعی دارد. دوره هخامنشیان وساسانیان قبل از اسلام ودوره صفویان درزمانهای اخیر ازدوره های شاندار تاریخ بشریت است ومی سزد اگر ایرانی ها بران افتخار نمایند ولی خواهشمندیم که بعضی از نویسندگان ایران بر خلاف حقیقت ومسلمات از دستبرد در تاریخ همسایگان خود منصرف گردند ودر عوض بانویسندگان این مملکت دراین نقطه تشریک مساعی فرمایند که چه رشته های مادی ومعنوی ازسالیان درازاین دو مملکت دوست وبرادررا بهم پیوسته نموده تااولاد افغان وایران بدانند که دوستی ویگانگی این دو مملکت آزاد و مستقل امری است طبیعی.

فصل اول

افغانستان قبل از مهاجرت آریائی

افغانستان قبل از مهاجرت آریائی‌ها مسکون بوده وسکنه این مملکت یك‌وقت سیاه پوست بوده‌اند ولی معلومات مفصل در باره مدنیت وچگونگی آنها دردست نیست . ادوار ما قبل‌التاریخ این مملکت درزوایای گمنامی خفته‌وهنوز کشف نشده است اخیراً درسیستان کاوشی بعمل آمده واحتمال کشف آثار مدنیت ماقبل‌التاریخی می رود . امااین قدر میتوان گفت که دران عصر هند نیزمسکون بسیاه پوستان بوده وسیاه پوستان‌هند مدنیتی‌ازخود داشته اند وهمچنین ممالك شرق قریب نیز دراعصار ماقبل‌التاریخ‌مسکون وسکنه آن تمدنی داشته اند. پس بعید نیت که سیاه پوستان افغانستان نیز دران مدنیت سهیم بوده باشنددرفارس وبلاد غربی نخست

سیاه پوستان اقامت داشته اند ولی درمرور اعصار عرق سامی حاکمیت یافته ومراکز آنهارا پراگنده نموده بامختصر آمیزش جانشین سیاهان گردیده‌اند .

آریائی ها ومهاجرت آنها

آریائی های قدیم محل بود وباش ووطن اصلی خودرا اریانیم وائیگو میخواندند یااریانیم وائیجو وتعریف میکردند که وطن شان در یك سال تنها دو ماه بهار دارد ودر باقی ماه ها سردی شدیدی حکمفرمائی میکند .

گهواره وکانون آریائی ها اریانیم وائیگو بود واز آنجاست که این نژاد درسرتاسر دنیاپراگنده شده است .

آیا اریانم وائیگو کجا بوده است ؟ ونقطه که آریائی هاازان جابسائر نقاط آسیا واروپا منتشر گردیده اند کجاست ؟ این مسئله تاحال به اتفاق

اراء حل نشده وهر دسته از علما نظریه جدا گانه دارند .

بعضی اریانم وائیگورا درسواحل بالتیك جامی دهند برخی کنارهای شمالی دریای سیاه را مهد آریان می خوانند وعده سواحل شرقی وشمالی خرز را گهواره این عرق می پندارند ودسته دامنه کوهستان های اورال وپاره سایبیریا برخی اراضی بین سیحون وجیحون وتوده افغانستان شمالی را کانون اصلی نژاد آریان می شمارند .

اما تحقیقاتی که بیشتر مورد موافقت علما قرار گرفته روشن میسازد که مهد آریان یا آریانم وائیگو تقریبا درحوالی پامیروسرچشمه دریا آمو بوده است. بعضی ازنویسندگان اروپائی کوشش میکنند که منشاء نژاد آریان را در اروپا قراربدهند ومرکز این عرق رادرمجاورت بلاد خود تعیین نمایندولی ثابت نمیشود که آیا آن جا هائیکه بعقیده آنها گهواره

این عرق است مرکز اصلی آنها بوده ویا یکی ازمراکز فرعی وپسان ترشان. بهرحال آریائی ها از شمال اریانا یا افغانستان قدیم در این مملکت هجرت نموده اند

آریائی ها در آریانا

گوبینوزمان مهاجرت آریائی‌هارا درافغانستان وفرود آمدن آنهارا به هند پیشتر از ۴۰۰۰ سال قبل ازمیلاد قرار میدهد . امامورخین دیگرهجرت آریائی هارا در افغانستان درحدود سه هزار سال قبل ازمسیح تعیین می نمایند ومهاجرت آنهارا به‌هند ازسال دوهزار وچهارصد قبل ازمیلاد به‌بعد گمان میکنند بهرحال درحوالی سه الی دونیم هزار سال قبل ازمسیح دسته‌های آریائی درافغانستان سکونت اختیار کرده بودند :

درهند تاهزار وپنجصد سال قبل از میلاد نیز ورود آریائی ها بشدت ادامه داشته واز ۱۵۰۰

تا ۱۲۰۰ ق م در آنجا به تشکیل سلطنت های
پرداخته اند

مهاجرت آریائی‌ها درمروراعصار وقرون بوقوع آمده وزمان معینی را برای آن قائل شدن مشکل است. انتقال آریائی‌هااز محلی به‌محل دیگر بآهسته گی بوده‌وعلت انتقال آنها نیز خواهش مسافرت آنها نیست بلکه پاره ازعلل ازقبیل کثرت نفوس و تنگی جا ویا عوامل طبیعی وآب هوا و اختلا فات قبایلی علل انتقال اریائی‌ها شمرده میشود . امروزهیچ شك وتر دیدی باقی نمانده که اریائی ها درمهاجرت خود بسوی جنوب نخست در ایالت بخدی یا باختر اقامت اختیار نموده اند وقدیم ترین گهوارهٔ فرعی نژاد اریان پس از اریانم وائیگو بخدی میباشد . از کتب مقدسه و دائی وسرود های آن واوستا ووندید ادها که قدیمترین اثار موجوده

آریان است معلوم میشود که اریانا نخستین گهواره مدنیت عرق آریائی در عالم میباشد .

گوبینو واکثر مورخین می نگارند که آریائی های قدیمه را درهند وایران مطالعه نکنید بلکه زندگانی آریائی را درشرق اندوس وباختر یابه عبارت دیگر در افغانستان جستجو نمائید . زیرا اریائی هائیکه از آریانا یاافغانستان امروز بطرف شرق وغرب پراگنده گردیده اند باملل غیر آریائی آمیخته شده مدنیت وطرز زندگانی آنها از مدنیت بیگانه گان متاثر گردیده وتنها درباختر واریاناست که مدنیت آریائی ها بدون از تطاول نفوذ بیگانه نشو ونما کرده است . راجع به مهاجرت آریائی ها آنچه از کتب قدیمه آریائی برمی آید این است که اریائی هااز آریانم وائیگو به ایالت سغدیانا وایالت مارگوا پراگنده شده اند واز آنجا جنگ های داخلی و حملات همسایگان ایشان را مجبور

کرده که بطرف بلخ هجرت کنند که انرا مملکت بیرق های بلند می خواندند از بلخ بطرف جنوب غرب در ایالت نسا یا واز آنجا بطرف هرایو و از هرایو بخاك ایران روانه شده اند دسته نیز از هرایو به‌ارا کوزی آمده از آنجا بطرف هپتا سندو یا هفت دریـا ویا بعبارت دیگر پنجاب انتشـار یافته اند .

دربلخ اریائی ها به انشاء دولتی پرداخته از زندگانی قبـایلی و خانه بدوشی خود کناره گرفتند . از انجاست که بلخ را کشور پرچم های بلند می خوانند .

افغانستان در مدنیت آریائی اهمیت زیادی دارد ، زیرا گهواره این مدنیت ام البلاد بلخ بوده است ونخستین دولت اریائی ومدنیت شهری در آنجا بمیان آمده وشالوده اولین تشکیلات مفصل اریائی درآنجا طرح گردیده . درافغانستان است

که پندار وگفتار آریائی ها جمع وتدوین میشود وشعرا بشعر سرائی میپردازند ومفکرین به غور وتعمق در کائنات مشغول میشوند واخلاقیون حقوق و واجبات فرد و جمعیت بشری را تعیین مینمایند وقدیمترین مدنیت اریان‌را براساس متینی تهداب میگذارند. بعبارت دیگر مدنیت ودائی وزر دشتی درافغانستان ظهور میکند.

امروز ثابت است که مانند اوستای زردشت نخستین فصل های کتب ودائی که اساس کیش ومدنیت ودائی میباشد در افغانستان سروده شده ودر کتب ودیك از دانایان قدیم این مملکت تذکر داده شده واثار آنها نقل گردیده.

اوستا نیز که اثر دانشمند بزرگ باختر زرا توشترا یازردشت میباشد در بلخ با نگارنده خود ظهور نموده. بطوری که معلوم است مذهب ومدنیت ودائی بجانب شرق پراکنده شده هندوستان را

تحت شعاع خود قرار داده وکیش زردشتی تادور دست ترین اقطار فارس آن مملکت را در تحت تسلط معنوی ومادی خود در آورده .

بنابران مسلم است که مهد نخستین مدنیت اریائی آریانای دیروز یا افغانستان امروز می باشد ومورخین حق دارند که مدنیت باستانی این مملکت را مادر مدنیت فارس وهند بخوانند .

جای تردید نمیباشد که مدنیت اوستائی در غرب ومدنیت ودائی در شرق نظر به مقتضیات محیط و تاثرات سامی های فارس وسیاه پوستان هند وستان تحریف وتغییر پذیرفت وحتی اولین اریائی های مهاجر نیز دراین دومملکت باعرق بیگانه آمیخته شدند چنانچه گوبینو دولت مدرا که قدیمترین دولتی است درخاك ایران اریائی خالص نمیداند . ومدی هارا اولین اریائی وآخرین سامی هامیخوانند .از آثار باقیه پادشاهان هخامنشی فارس وترویج خط

میخی در دوره هخا منشی ، شباهت لباس وا را ستن موی وطرز تعمیر وحجاری ، نزدیکی مدنیت آ نها با کلدانی ها وآسوریهاظاهر میشود وثابت می گردد که حتی دولت هخامنشی فارس هم یاوجود آنکه پس از چندین قرن پا بعرصه ظهور گذا شته ودر آ نوقت عنصر آریائی در کنار های خلیج فار س کسب قوت نموده بود هنوز در تحت نفود وتا ثیر مدنیت آسوری وکلدانی بوده .

درهند نیز اختلافاتی که درمذهب ودائی بعدها تولید شد و پیدایش مذهب براهما نیزم وهمچنین اثار مکشوفه ثابت مینماید که مانند فارس آریا ئی های آنجاهم نظر به مقتضیات محیط تغییر کرده اند .

مدنیت اریائی های اولی .

آ ریائی ها در هنگام هجرت وهمچنین درزما نیکه هنوز در بخدی به انشای دولت ویا مرکزیتی نه پرداخته بودند زندگانی نیمه مدنی و نیمه کوچی داشتند .

مذهب شان عبارت از پرستش عناصر وقوای طبعیت بود زبان شان زبان آریا . اسپ را برای سواری وجنگ بکار میبردند و در تربیه اسپ ها واهلی ساختن آنها همت می گماشتند . معیشت شان عموماً ازمالداری بود . در تابستان بطرف شمال ودرزمستان به علفزارهای جنوبی رحلت میکردند .

آریائی ها برای حمل ونقل اشخاص واموال عراده ها وکراچی ها داشتند . آریائی های اولی عراده های خودرا باگاو میکشیدند وگاو را برای خوردن ودوشیدن بکار میبردند وثروت خودرا نیز به تعداد گاو حساب میکردند .

عراده های اریائی خیلی سنگین وکلفت بود وآهسته حرکت میکرد بنا برآن حرکت شان از کوچی های امروزی آهسته تر بوده . هنگامی که درارض راه شان جنگلهاعرض اندام مینمود آریائی ها به شگافتن جنگلها اقدام می نمودند . خانه های

شان ازگل وچیز های سبك ساخته شده ' بزودی ترك میشد . آریائی ها مرده های خودرا میسوختاندند

اریائی ها نخست با چوب ودست وسپس با گاو و قلبهٔ که عبارت از چوب کج شدهٔ بود زراعت می کردند . وزارعت شان عبارت از قطعه کوچك زمینی بود که دور منزل شان را میگرفت وباقی زمین وقسمت های بزرك ترآن چراگاه اشتراکی هر قبیله وایل شان محسوب میگردید . آریائی های اولی قبل از ورد به افغانستان ودر دوره های ما قبل التاریخ سنك را تنها درتهداب واجاق بکار میبردند ولی بالای تپه ها ودر مراکز جمعیت های خویش خانه های سنگی جهت آرامگاه مردگان نامور خود می ساختند .

آریائی های اولی درشهرها اجتماع نداشتند بلکه جمعیت های شان به نسبت چراگاه ومناطق علفزار تقسیم میشد . جمعیت های آریائی در تحت اداره

رؤسای که مامور ایفای قربانی ها وتعمیر وغیره بودند قرار میگرفت ورؤسای مذکوراولین روحانیون اریائی محسوب میگردند .

بعدها اریائی ها به فلزات اشنا شدند وحرف متنوعه دربین شان تولید گردید وصاحبان حرف از قبیل چرمگران کلالها ، نجارها ، وحجارها پیدا شدند وکم کم طبقات اجتماعی ظهور نمود . زنها به بافت ، دوخت ، گل دوزی وغیره کار های دستی مشغول میگر دیدند . باتجملات زندگانی وثروت فامیلهای بزرگ وطبقات عالیه دربین اریائی ها پیدا شده رفت . وآرستو کراسی عرض وجود نموده ثروتمندان آریائی به تنوع اطعمه وساختن شراب عادت گرفتند .

آریائی ها جشن های مذهبی داشتند وبرای هر فصلی نیز جشن میگرفتند . در جشن های آریائی اشخاص ظریف برای خندانیدن حضار حضور

میداشتند و همچنین شعرائی بودند که قصائد و داستانهای منظوم نسبت به جنگها وافسانه ها می سرودند ورؤسا وطوائف اریائی را می ستودند .

آثار شعرای مذکور از بر خوانده میشد واز زبان بزبان انتقال می یافت وبزبان آریائی درهر دوره رونق تازه می بخشید .

آثار مذکور در تولید وتقویه روح ملی ونژادی کمك میکرد وازجنگ‌های آریائی‌هاباقوام بیگانه صحبت مینمود . انتقال وانعکاس اثار مذکور را میتوان در وداهای آریانا ساگا های زبان های توتونیك یا تفتانی ودر اساطیر واشعار حماسی یونانیان ملاحظه نمود .

آریائی ها اشعار خودرا بآواز وحرکات نیز میخواندند وهنگامی که تحریر دربین‌شان پیداشد ، چون جامع نبود شعرای آریائی نمیخواستند اثار خودرا درقید تحریر درآورند وبزیبائی آن لطمه

وارد نمایند . بنا بران مدتی پس از ترویج کتابت نیز آثار آنها شفائی وازسینه بهسینه انتقال می یافت وباقی میماند .

آریائی های اولی خانوادههای بزرگ داشتند وتقریباً صد نفر دریك منزل بسر می بردند وازیك مطبخ غذامیخوردند . هرطائفهچون خانواده محسوب میگردید واین خانواده های بزرگ ملت را بحیث یك عایله بزرگتر تشکیل میداد .

این بوداند کی از طرز معیشت وزندگانی آریائی ها درهنگام هجرت وقبل اززندگانی مدنی شان دربخدی ، قراریکه مورخین وآریائی شناسان ذکر مینمایند . ولی پس از آنکهٔ دران خطه زیبا رحل اقامت افگندند درحیات شان بطوریکه قبل ازین گفته ایم تغیر کاملی پیدا شد وحتی آن کسانیکه ازان گهواره مادی ومعنوی (بلخ) جدا شده بطرف هند مهاجرت کردهاند وزندگانیشهری

بلخ را نداشته اند هم زندگانی مفصل تر ، زیبا تر وبهتریرا دارا بوده اند چنانچه کتب اولیه ودائی که درآریانا ومقارن مهاجرت اریائی ها از بلخ بطرف هند یعنی در قسمت های جنوب هندو کوه سروده شده است شاهدان میباشد . زندگانی مدنی وعظمت دربار بخدی را نیز میتوان ازخلال کتب مزبوره مشاهده نمود .

فصل دوم

تشکیل نخستین سلطنت در آریانا ، بخدی شهر برق های بلند .

پیشتر گفتیم که آریائی ها نخستین بار در بلخ شالوده سلطنت وحکومت‌را ریختند . به این وسیله اولین دولت اریانایا افغانستان را تشکیل کردند . هنوز در فارس وایران امروز سامی ها حکمفرمائی میکردند و در هند اریائی ها نفوذ و دولتی قائم نکرده بودند .

ممکن است هنگام تشکیل دولت اریائی درباختر ، اریائی‌ها درفارس وهندوستان بوده‌باشند ولی اریائی های فارس درتحت اسارت آثوری ها وکلدانی ها زیست می نمودند واریائی های هندوستان حیات بدوی داشتند وبا سیاه پوستان در مجادله حیات وممات بوده اند .

پاد شاهان اریائی باختر نخست انتخابی بود ند ولی بعد ها سلطنت موروثی شد . شاهان اولی را درزبان سانسکریت ویس پاتی ودرزبان زندویس پیتی می نامیدند . پاد شاهان بخدی مانند فراعنه مصر وشاهان آثور و کلده مستبد وسفاك نبوده اند بلکه، عادل، نیکو کارومحبوب ملت بشمارمیرفتند وبدون مشوره کاری نمیکرده اند چنانچه از کتب ویدا واوستا معلوم میشود . احکام واندرزهای روحانی آنوقت شاهان را بداشتن وزرای کاردان ومسئول توصیه مینماید وبه آنها در مشوره با وزرای شان امر میکنند .

پس از آنکه زندگانی اجتماعی در بلخ نشوونما نمود تشکیلات مفصلتری برروی کار آمد وبا شخص پاد شاه یك رئیس روحانی نیز میبود که در مملکت تسلط معنوی داشت و علاوتاً چند نفر وزیری موجود بودند که با شاه همکاری میکرد ند .

از اوستا معلوم میشود که سه دسته شاهان مشخصی قبل از زردشت در بخدی حکمفرمائی میکردند و نام بعضی ازان پاد شاهان را چون ییما ودا هم ذکر مینماید .

اگرچه بعدها افسانه سرایان زبان فارسی تصرفات بی اندازه درسلسله های شاهان ما نموده اند ولی خوشبختانه اوستا تا اندازه ئی کار نامه های شان را ذکرمینماید ونمیگذارد که تصرفات افسانه سرایان متأخر لطمهٔ بتاریخ شان وارد نماید . ناگفته نماند که تاریخ پاد شاهان اولیه باختر، مانند آغاز تاریخ همه ملل بمرور زمان جنبه افسانوی گرفته ولی حقیقت را ازان میتوان درك کرد . خاندان های سلطنتی بخدی عبارت از پارادات ها یاپیشدادیان ، کاویانی ها خاندان کاوه یا کیانی واسپه ها هستند .

پاراداتها :

پاراداتها که عیناً ترجمه آن پیشدادیان میباشد نخستین خانواده سلطنتی آریانا و بخدی است واولین پادشاه آن ییما میباشد . ییما پسر ویوان گاهانا است و قرار گفته اوستا پدر او اولین کسی است که مشروب هوما را از عصارۀ نبات معروف هوما یا سوما که در کوهستانهای افغانستان میروید کشیده است .

از خلال مضامین اوستا معلوم میشود که ییما پادشاه رؤف ومهربان وفاتح ومربی بزرگی بوده ودر اثر مساعی او آریائیها کسب قوت و ثروت کرده اند ودورۀ اورا دوره سعادت و رفاه خویش میخواندند . ییما در زراعت و تربیه حیوانات مخصوصاً ملت خویش را تشویق و ترغیب میکرد . ییما موسس محوطه وبنای وارا میباشد که قرار بیان اوستا جهة حفظ مردمان وحیوانات ازسردی

ساخته شده بود . و ا را قلعه شاهی ومرکز بخدی میباشد و نخستین عمارتی است که از فراز کنگره های آن اولین بیرق آریانا دراهتزاز درآمده . ویدا نیز از ییما ذکر مینماید واورا یا ما میخوانند ودیار اورا بهشت یا ما گفته در ما ورای کوه های مقدس یا هندوکوه قرار میدهد . جشن نوروز هم ازیادگارهای اوست وافسانه سرایان اورا جمشید یا تنها جم میخوانند .

تری تونا : (فریدون) اوستا پس از ییما در زمره سلاطین باختر تری تونا را ذکر مینماید که بقول اوبا آزیدا ها کا جنگ کرده افسانه سرایان تری تونا را فریدون و نواده جمشید میدانند . بعد از تری تونا در اوستا باسم تریتا که از طائفهٔ ساماست برمیخوریم تریتا از طائفه ساما ی بخدی بوده در عصر او طبابت ترقی کرده است وخودش نیز طبیب حاذقی بوده . تریتا دوپسر داشت یکی

یوروك شا یا که مقنن بزرگی محسوب میگردیده ودیگر کار ساسپا که جوان خوش شکل ودلاوری بوده وسوار کاری نیز بشمار میآمده . کارساسپا درهنگام سلطنت پدر فتح سیستان را نمود. از پسران تری‌تونا اسم یکنفر آریو وپسرش مینو چترارا نیز در اویستا می بینم که درباختر سلطنت داشته اند وافسانه سرایان از آنها ایرج ومنوچهرساخته اند .

خانواده کاوه ویا کوانی ویا کیانی :

پس از پاردات ها اویستا ذکر یکدسته شاهان دیگر آریانارا که اسم شان بکلمه کاوه شروع میشود مینماید وما آنها را که از یك فامیل بوده اند کیانی یا کوانی میخوانیم . نباید فراموش کرد که بعضی نویسندگان اسم کیانی را بالای هخامنشیان اولی گذاشته اند حالانکه کوروش وکامبوجیای فارسی بخاندان کیانی بخدی هیچ تعلق

نداشته اند . شاید اشتباه آنها نظر بقرابت نام
اجداد کوروش با پادشاهان کیانی بوده حالانکه
اجداد کورش ازملکان محلی فارس بشمار
میآمدند .

مؤسس خاندان دومین سلطنتی آریانا وشاهان
بخدی کاوه کواتامیباشد که افسانه سرایان اورا
کیقباد خوانده اند . کاوه کواتا مانند اسلاف خود
بعدل وداد گستری پرداخته آریانارا از خطر
توریا (تورانی‌ها) نجات داد وبا پادشاه توریا ،
فرانگ راسیانا ، یا افراسیاب افسانه سرایان رزم
داده قوای توریا را از خاك آریانا بآنطرف
آمویه طرد نمود و عقب راند ، پسر او کاوه
یوسا یا کیکاوس افسانه سرایان است که بعد از
پدر بر تخت سلطنت نشسته با دشمنان شمالی وغربی
جنگ کرد وبغرب یعنی درخاك ایران امروز فتوحات
نمود ومازندران را استیلا وحاکمیت آریانا را

در آنجا قائم کرد . در اول امر مازندرانی ها مقاومت کردند ولی بکمك عساکر تازه رسیده آریانا که ازجنوب هندوکوه رسیده بودند کاوه یوسا کامیاب گردیده آن ایالت را جزو مستملکات افغانستان ساخت ودر آنجا حکام خویش را گماشت . پس ازاو کاوه سیاورشانا بسلطنت میرسد وبا دشمنان شمالی جنگ نموده بالاخره بمرگ فاجعه ناکی پدرود حیات میگوید ، افسانه سرایان این پادشاه را سیاوش میخوانند .

بعد ازسیاوش پسرش کاوه هوسروایا یا کیخسرو افسانه سرایان بتخت بخدی جلوس مینماید ، کارنامه های اوچه دراویستا وچه درافسانه های جدید خیلی معروف است زیرا عظمت آریانا وحفاظهٔ آن مملکت از دشمنان توریائی بدست توانای او صورت گرفته . کاوه هوسروایا در تأمین امنیت ومصئویت آریانا بذل مساعی کرده وبا توریائی ها

مکرراً مقابله نموده بالاخره پادشاهان فرانگ راسیانا را درعقب دریاچه شاست یاچاچاست میکشد . این دو خاندان یکی بعد دیگر در بخدی سلطنت داشته ونخستین سلطنت آریانا را تشکیل داده اند خاطره آنها برای اوستا نیزخیلی قدیم است وچون اسم بعضی از پادشاهان مذکور در ویدا هم ذکر شده شاید پادشاهان نخستین ما هنگامی بسلطنت رسیده اند که هنوز عصر مهاجرت از بلخ بهند وفارس شروع نشده بود .

بعدازاین دوخاندان اوستا یك سلسله پادشاهان باختررا ذکر مینماید که بعصر زردشت نزدیك تراست وبعبارت دیگر در پایان آندوره ظهور زردشت صورت میگیرد چون در آخر نام پادشاهان مذکور کلمه اسپ یا اسپه موجود میباشد بنابر آن خاندان سلطنتی موصوف رابنام خاندان اسپه میخوانیم

خاندان اسپه

سرسلسله خاندان اسپه اوروت اسپه میباشد که افسانه سرایان اورا لهراسپ میگویند . دو نـکر آلمانی این خاندان را متعلق بخاندان های سابـق میدانند، اوروت اسپه قرار قصه های اخیر آبادی های زیادی در بلخ نموده اما اوستا از کار نامه‌های او توضیح نمیدهد، اوروت اسپه دو پسر داشت یکی ویست اسپه ودیگری زری‌واری. بعد ازاوروت اسپه پسرش ویست اسپه که اورا افسانه سرایـان گشتاسپ میگویند به تخت پدر نشست واوشخص قوی ودلاور بود. بـزرگترین افتخـار دوره اوظهور زرتشتر یازردشت مرد بزرگ ودانشمند ومقنن بلخی وصاحب کیش زردشتی است که اوستای او تاامروز بیادگار ومأخذ بزرگ تاریخ اولین ما است.

ویست اسپه مانند کواهوسرو ادراضمحلال دشمنان آریانا همت گماشت وباارجت اسپه پادشاه

توریا جنگ کرد وافغانستان را از حمله او نجات بخشید وقوایش را مضمحل گردانید در جنگ ویست اسپه برادرش زری‌واری حضور داشت‌ومعاون‌او بود .

زردشت یازرتشتر یازراتو شترا پسر یوروجسپه که ازخاندان شاهی وطبقه اریستو کراسی بـاختر بود کیش نوی‌رابظهور آورده باقوانین خوددر تقویه روح ونیروی مادی وملی آریانا کمك کرد وبرای نشر قوانین خود واستیلای‌دیار توریا در عسکر آریانا حصه گرفته کشته شد ولی بافتح شاه آریانا برار جت اسپه نه تنها قوای مادی مملکت غلبه کرد بلکه معنویات وآئین زردشت نیز ازباختر باطراف شمال ومغرب آریانا انتشار یافت :

عـصر زردشت وویست اسپه تـقریبـاً درحدود ۱۰۰۰ سال ق م بود ودرآن‌وقت آریانا بامرکز خود باختر مهمترین مرکز سیاسی ، حربی ، عرفانی واقتصادی اینگوشه دنیـا محسوب میگردید . علاوه

بر آنکه شخصیت زردشت در تاریخ باستانی آریانا موقعیت مهم روحی واخلاقی و کولتوری دارد و نشر آئین او در بلاد مجاور افغانستان نماینده نفوذ سیاسی، حربی واقتصادی افغانستان میباشد، درروشن نمودن تاریخ آریانا نیز زردشت واوستا مقام بارزی را اشغال کرده است. اوستا کتاب زردشت ومخصوصاً گات ها که از سائر قسمت های اوستا مصئون ترمانده ودست تطاول روزگاردرپیکر آن کمتر دست یافته است قیمت دارترین وثیقه ملی تاریخ عظمت وجلال آریانای کهن میباشد وازخلال جملات وفصول آن مدنیت وسیطره باختری عرض اندام مینماید. اوستا نام پادشاهان افغانستان، خدمات آنها محیط دانش واقتدار وطن وجغرافیای سیاسی آریانا را تشریح مینماید. اگر زردشت واوستا نمیبود یکدوره مشعشع تاریخ باستانی ما الی الابد درزیر غبار فراموشی وزاویه

گمنامی مستور ومجهول میماند .

ودا نیزمانند اوستا ازافغانستان آنزمان صحبت مینماید ودر صفحات قیمت دار این کتاب میتوان مناظر زندگانی قدیم توده آریانی را تماشا کرد ولی موضوع ودا بیشتر باآنمردمان افغانستان تعلق میگیرد که ازسلاسل جبال هندوکوه بطرف جنوب وشرق عنان عزیمت خویش را گردانیده اند واز کرانه های شرقی آریانا درهندوستان سرازیر میشوند . مقاماتی که در ویدا ذکر گردیده نیزعموماً عبارت از صفحات جنوب هندوکوه واقطاری است که بافغانستان شرقی تعلق دارد. کتب ویدی که درمرور قرنها سروده شده اگرچه از دانایان قدیم یاعلمای باختر صحبت مینماید واقوال آنهارا ذکرمیکنند ولی متعلق باندسته‌های منظم آریانا است که برای کولونیزاسیون جنوب وشرق رهسپار اند درسرود های ودی هنگامیکه از آشیانه کهن

وبهشت ما ورای جبال هند و کوه صحبت مینماید معلوم میشود که مدتی است سرایندگان آنها از بخدی قشنگ جداشده‌اند پس معلوم شد که اگر اوستا نمیبود ودا بذاتهٔ روشنی بزرگی در تاریخ دولت باختر نمی انداخت زیرا سرایندگان ودامانند زره توشترا در شهر بخدی نمی زیستند وبادودمان شاهنشاهی وحلقه‌های سیاسی آریانی تعلق وآمیزش واختلاطی نداشته اند .

مراد ما از همه این توضیحات این نیست که کتب ودائی در نگارش تاریخ افغانستان کمکی نمی نمایند . بلکه قدامت ودا و توضیحاتی که در زندگانی اجتماعی ومعنوی دسته‌ها وطوائف باستانی مملکت‌ما داده است وسبك ادبی وطرز خیالی را که تعقیب مینماید خیلی قیمتدار ومأخذ مهم است ولی مقصدما این است کـه‌در تاریخ سیاسی اریاناوحکومت بخدی سهمی کـه اوستا میگیرد از ودا بیشتر است.

چون موضوع ودا و مباحث آن بیشتر از زندگانی مادی ، اخلاقی ومدنی طوائف اریانی صحبت می نماید و کمتر از مرکزیت قوا وسیاست آنوقت بحث میدارد بنابرآن بیشتر ازاین در تحلیل آن نمی پردازیم ومیگذاریم که همکاران محترم در تاریخ عمومی افغانستان مقامی را که شایسته ودا ومدنیت ودائی است معین نمایند وزیاده تر آن قسمت های ودارا معرفی کنند که گویندگان آن در آغوش جبال وزیر آسمان قشنگ و نیلگون افغانستان میزیسته اند .

برگردیم به زردشت واوستا :

بطوریکه پیشتر گفتیم، زردشت بخاندان شاهی باختر تعلق داشت نام خودش زراتوشترا ولقبش سپنتمان بود . پدرش پوروشوسپا وجدش پیتراسپه وجدبزرگش هیجاتاسپا نام داشت . از نام اجداد

زرتشت معلوم می‌شود که بخاندان شاهی اسپه تعلق داشته. برخی دوازدهمین پدر اور امانوچیتر امیدانند که پسر تریتونا واز دودمان پاراداتاست .

زرتشت دوپسر وسه دختر داشت خورد ترین دختراو پور چست نام داشت .

پور چست خانم جام اسپه وزیر معروف باختر وبزرگترین مرد دربار گشتاسپ بود. زرتشت بادختر فراشتر که برادر جام اسپه بود ازدواج نموده بود اوستا که موثوق‌ترین مأخذ زندگانی زردشت است بلخی بودن اورا ثابت می‌نماید ونویسندگان یونانی نیز که تذکرنامهای آنها را لازم نمی بینیم وممکن است درتاریخ عمومی افغانستان فرداً فرداً ذکرشوند عموماً اورا باختری میدانند علاوه بران خود اوستا نیز همیشه نام از ایالات شهرها اشخاص ووقایع اریانا یاافغانستان میبرد .

جای تعجب است که چرا یك عده نویسندگان

ومخصوصاً نویسندگان ایرانی او را از ربایگانی وازاهل مدی میدانند حالا نکه یك کلمه از مدی ومدی ها در اوستا نمی‌توان یافت .

راجع بفارسی بودن زرتشت وازینکه در عصر هستاسپا پدر داریوس بوده هیچ صحبت نمی نمایم زیرا آن دوره پنجصد سال بعد از زردشت بوده ودران وقت کیش زردشت درفارس قائم شده بود واشاره نیز زردشت ازاشخاص ووقایع آن دوره دراوستا نمی‌نماید .

کسانیکه باین خطا دوچار شده اند تنها به نام هستاسپا شهنشاه اریانا وهستاسپا رئیس یکی ازایل های فارس کـه ابداً به سلطنت نرسیده است بازی خورده اند .

اوستا :

کتاب زردشت را اوستا گویند اوستا را برخی قانون، بعضی متن وعده اساس وبنیان دانسته وزند

اوستا را کتاب قانون شهری یا کتاب نماز ودعا خوانده اند .

زیراز نداوستا کلمه مرکب است از زندواوستا. زند دربعضی جاها شهر ودربرخی بمعنی دعا و نماز آمده است .

پازند تفسیر زند را گویند که بعدها به آن علاوه‌شده. عدهٔ هم‌اوستارا بمعنی مجهول خوانده اند اما این تعبیر بعید بنظر می‌خورد .

گشتاسب پادشاه باختر امر داد که اوستا را برروی پوست گاونوشته به تمام معابد کشور توزیع نمایند. قرار گفتهٔ پلین مورخ لاتین وطبری مورخ عرب اوستا فوق‌العاده بزرگ بوده است .

تاجائیکه معلوم است کتاب زردشت به ۲۱ کتاب یا نسك منقسم گردیده بود. نسبت به اوستا و کتب مختلفهٔ آن بیشتر توضیح نمی دهیم واین موضوع را برای تاریخ عمومی می گذرایم ولی ازذکر بعضی

مطالب مهمه آن که در روشن ساختن جنبه های سیاسی مملکت کمك می نماید نا گزیریم .

اینقدر باید گفت که دراثرحملات سامی های آشوری وجنگهای شدیدی که در بین آنها وقوای مدافع آریانا در گرفت خسارهٔزیادی به پرستش گاه ها وکانون های علمی وادبی ما رسیده بسیاری از نسخ اوستای قدیم پرا گندهشد ومثل سائرآثار قیمتدار علمی وادبی باختر به یغما رفت . حمله فارسی ها و کورش نیز با جنگ هفت ساله اریانا وفارسی در بربادی اثار نیاکان ما کمک نمود وفارسی‌ها کمتر از آشوری هادرقلع وقمع خاطرات علما ومفکرین گذشته کوتائی نکردند . میگویند که کورش یك نسخه اوستارا در پایتخت فارسی برده بود وآن نسخه درهنگام حریق پرزه پوابس بدست سکندر خاکستر شد .

بهرحال علمای قدیم واوستا متیقن اند که محیط

علمی باختر در زمان زردشت درخشان بوده وزردشت باسه صد نفر علمای دربار هستا سپا مناظره کرده وبالاخره ایشان را گرویده ائین خویش گردانیده.

پس از ترکتاز فارس وسکندر کسیکه در گرد آوردن وابقای اوستا که یگانه نماینده عصر درخشان بخدی است کمك کرد ونگذاشت نام نیاکان او ازبین برود ولخش اول پادشاه پارتی میبا شد که عرقاً آریانی وگرویدهٔ مذهب اجداد خویش بوده. اگر ولخش همت نمی گماشت ساسانیان نمی توانستند دوباره کانون کیش زردشت را در فارس فروزان سازند وبرآن بنازند. تحلیل ومطالعهٔ اوستا ثابت می نماید که تمام پادشاهان متذکرهٔ آن بلخی بوده اند واشخاصیکه آنهارا به شاهان مادوفارس نسبت داده اند سهو بس عظیم کرده اند زیرا پادشاهان ماد وفارس درآن وقت وجودی نداشته اند وایالات ماد وفارس یا جزو سلطنت بخدی ویا درتحت نفوذ آثوری بوده اند.

اولین بار بنام پادشاهان ما دوسر سلسله آنها تیسپس در کتیبه های آثوری برمیخوریم که اکثراً از اضمحلال وشکستن سلطهٔ سلاطین ماد صحبت مینماید واز اینکه چسان اثوری ها شهرها وقلاع آنها را تسخیر ومسکون به یهودیان وطوائف دیگر نموده اند ذکر می کند .

ناگزیریم برای اینکه سؤ تفاهمی باقی نماند بگوئیم که قبل از انحطاط سلطهٔ آثوری هیچگاه دولت بزرگی در فارس یاماد یا بعبارت دیگر در ایران امروز عرض اندام ننموده است واگر پادشاهانی درآنجا بوده اند امتداد سلطهٔ آنها محلی بوده است وبیشتر امرای یك طائفه محسوب می‌شده اند . قبل از کوروش ودر اواخر دولت ماد چون کمی آن دولت نظر به ضعف واضمحلال آسوری ها آسوده شد، بعضی سلاطینی گذشته اند که حاکمیت آنها تاجنوب ایران ادامه داشت .

حقیقتاً اولین شهنشائی ایرانیان دولت هخامنشی است که بامرد بزرگی چون سیروس فارسی بمیان آمد ودارا آنرا بنقطهٔ عروج اورسانید .

امید است پس ازین بیشتر روشن گردد که تطبیق نامهای شهریاران باختر بر امرای فارس سهوو خطای مدهشی بوده است .

آریانا وایالات آن در اوستا :ـ

اوستا تنها تاریخ اریانارا حفظ ننموده بلکه ایالات وحدود اولین شهنشائی افغانستان را نیزذ کرمی نماید . اوستا اراضی وایالاتی را که شامل اریانا ومقبوضات او بوده است بنام ١٦ قطعه زمینی که هرمزد آنرا بمیان آورده واهریمن درآن آفتی خلق کرده بیان می نماید . اکثر قطعات مذکور معلوم است واسمای موجود آن را میتوان مرادف نامهای اوستائی ذکر کرد برخی که هنوز

پوره معلوم نیست نیز معلوم خواهد شد مخصوصاً عده از آنها در اثر تجسس کمیسیون تاریخ وسعی همکاران محترم بنده معلوم شده است. بطوریکه پیشتر گفتیم بیشتر ایا لاتی را که اوستا ذکر می کنند تعلق بآریانا دارد یاواضح تر بگوئیم داخل افغانستان است برخی دیگر نیز آن ایا لاتی بوده که در عصر شهنشاهی بخدی جزء مقبوضات اریانا محسوب می گردیده و در آن بحدی نفوذ کلتوری وسیاسی باختر قائم بوده که زردشت بلخی آنرا در ضمن ایالات آریانا خوانده است.

آیالات شهنشاهی بخدی آریانا قرارذیل است :

(۱) آریانا وائگو.

(ممکن است این ایالت اگر مراد از محل اصلی اریائی‌ها بوده شامل امپراطوری اریانا نبوده باشد ولی اگر مراد از سرزمین شمالی اکسوس بوده جزو مستملکات اریانا محسوب می گردیده).

(٢) سغده سمرقند

(٣) مورو حوزه مرغاب

(٤) بخدی بلخ

(٥) نیسایا میمنه

(٦) هریو حوزهٔ هریرود هرات

(٧) وایکرتا کوفن کابل

(٨) اوروا ، کوهستانهای جنوب شرق غزنه .

(٩) خننتا، گرگان ؟

(١٠) هراویتی، حوزهٔ ارغنداب .

(١١) هیتومنت حوزهٔ رود هیرمند .

(١٢) راغا، ری، تهران .

(١٣) کجزه .

(١٤) وارنا .

(١٥) هپتا هندو ، هفت دریا ، سیند وپنجاب

(١٦) رانگه

از ذکر ایالات مذکور معلوم میشود که امپرا

طوری اولین آریانا غرباً تا نواحی همدان شرقاً تااقصای پنجاب شمالاً تاجلگهٔ سیحون و جنوباً الی ریگستان های جنوبی بلوچستان بوده ویاتابحر هند امتداد داشته . مرکز این امپراطوری بزرگ وآن قوه ئیکه این شهنشاهی را بمیان آورده معلوم است افغانستان بوده زیرا بزرگترین قسمت آن ایالات متعلق بافغانستان امروزی میباشد .

علاوه برذکرنام ایالات آریانا اوستا ازدریاها وجبال این مملکت نیز صحبت می نماید که بعضی از آن نامها تاامروز باندك تحریفی باقی مانده است .

فصل سوم

از زردشت تاسکندر

پس از زردشت واوستا متأسفانه تاریخ بخدی بازوضاحت وروشنی خود را از دست داده ومأخذ دیگری مانند اوستا که از شاهان . وقائع وبلاد آریانا صحبت نماید بنظر نمی‌خورد .

باوجوداین ازخلال نگارشات بیگانگان وذکر حملات اجانب برآریانا میتوان دریافت نمود که دولت بخدی وجود داشته ووحدت ملی افغانستان ازبین نرفته وبه حملات خارجی مقاومت نموده‌است .

دونکر آلمانی که مدقق بزرگی در تاریخ این دوره‌است تعداد پسران ویستاسپارا ۲۹ نفرمینویسد ازاین معلوم میشود که خانداناسپه پس از زردشت نیز سریرارای امپراطوری آریانا بوده اند .

اوستااز جمله پسران ویستاسپا Cpentodata را یادمی نماید که جوان باهوش وزرنگ بوده ودر

فنو ن جنگی مهارتی بسزا داشته است و هنگام جهانکشائی پدر عامل بزرگ فتوحات او بشمار می‌رفته . البته معلوم است که زر دشت چون قبل از سلطنت آن شهزاده ازجهان‌رفته ازدورۀپادشاهی او ذکری نمی‌نماید .

بعباره دیگر از حدود هزار قبل از میلاد که عصر زر دشت است تاهنگام حملات سیر و س (۵۰۰ ق.م) مأخذی که تااندازۀ بصورت مسلسل ازجریانات مملکت‌ما صحبت نماید در دست نیست .

وقائع نیمه تاریخی و نیمه افسانوی جنگ آشوریها وآریانا یعنی حملۀ نینوس پادشاه نینوا وسمیرامیس ملکه آشوری بر افغانستان ثابت می نماید که قوای آسوری درین مملکت به دولت بزرگ و نیرومندی برخورد وفداکاری وجانفشانی فرزندان آزادیخواه افغانستان قوای آسوری را بمصائب وخیم دوچار نموده است .

همچنین از وقائع جنگهای سیروس معلوم میشود که درمدت هشت سال پادشاه فارسی بمقاومت های مردانهٔ آریانیها بر خورده وبا زحمات زیادی کامیابی حاصل نموده است وبالاخره دراثر مجاهدات وطن پرستان افغان تار کش را ترك کرده .

طبیعی است که در آن زمان حکومت مرکزی ودولت باختر قائم بوده ورنه عساکر سیروس با دسته های متفرق احرار باین مشکلات بزرگ مواجه نمی گردید .

علاوه برذکر حملات آسوری وهخامنشی، درافسانه های بعداز اوستا واساطیرومتئولوژی ادبیات فارسی نیز ذکر بعضی پادشاهان کابل، حکمفرمایان بلخ رؤسا وپهلوانان زابل وحتی در بعضی موارد ذکر دودمانها وامرای محلی بعمل آمده است که ازوجود قوای ملی و دولتی آریانا در آن زمان حاکی میباشد .

امید واریم که دراثر تجسسات آینده ومساعی

جوانان افغان این دورهٔ تاریك پنجصد ساله نیز روشن گردد .

جنگ آشوری و آریانا :-

تاریخ آشوری نیز مانند تاریخ ملل دیگر بامتئولوژی آغاز می نماید متئولوژی اگرچه جنبهٔ افسانوی دارد اما هیچگاه بدون از حقیقت تاریخی نبوده است . صرف پس ازمروزمان واقعات تاریخی قدیم پیرایه افسانه اختیار نموده و زبان عامه آنها راجنبه افسانوی وخادق العادگی بخشیده .

در آغاز تاریخ آشوری بوقائع حکمفرمائی نینوس وسمیرامیس برمیخوریم ومشاهده مینمائیم که چسان آسوری ها کسب قدرت نموده بفتوحات می پردازند ومملکت شان مرکزیك دولت بزرگ آسیا میشود .

سرزمین بین رودخانه فرات و دجله گهواره

شهنشاهی اثوری است . بین النهرین قبل از آشوریان نیز دول وحکومات را طی نموده است سومری ها ، بابلیها وغیره طوائف آن دیار سالهای درازی در آن خاك طرح نظام سیاسی واجتماعی را ریخته اند . امادر بین النرین نخستین شاهنشاهی که تشکیل شدو دامنهٔ فتوحات آن ممالك بیگانه را دربر گرفت شهنشاهی آشوری بود . واولین پادشاه آشوری که عظمت وحاکمیت آشوری رابر بلاد دیگر قائم کرد نینوس می باشد .

نینوس یك پاد شاه جاه طلب و بزرگی بود و برای بدست آوردن شهنشاهی آشوری وابقاء نفوذ خویش مدتی بفراهم أوردن سپاه جنگی وآزموده مشغول بود .

نخست با آریوس پاد شاه اعراب متفق گردیده قوای بابلی هارا که رقیب آشوری ها بودند مضمحل گردانیده ومملکت شانرا فتح نمود .

پس از آن ارمنستان ومدی را بعدازز د وخورد مختصری فتح نموده پادشاه مدی را بدار آویخت سپس قوای آشوری را بمصر ، فینقیه ، کویله ، شام سیلسا ، لیوسیا ، کاریا ، لیدیا ، می‌سیا ، فریجیا ، بی تونیا، کپا دوچیا سوق‌داده ممالك مذکوررا جزو شهنشاهی آشوری گردانید .

بعداز آن بجانب مشرق عنان عزیمت خود را گردانیده فارسی ها ، کرمانی‌ها ، کد وزی ها ، هیر کانی‌ها . دربکی‌هاوسائرساکنین سوزیانا وسواحل خزر را مطیع خود گردانیده وبدرانگیانا حمله ور شد قوای درانجیانانیز سقوط نموده نینوس بطرف باختر یامرکز شهنشاهی آریانا حمله نموده ولی بقشون نیرومندومردم دلاور این مملکت برخورده ناکام شد . نینوس پس از هفده سال جهانگشائی در مقابل عزم باختری ها مغلوب گردیده برگشت وفتح این مملکت‌را بزمان مساعدتری موکول نمود

هنگامیکه بمملکت خویش بر گشت شهر نینوا را تأسیس نهاد تا همسر بخدی بزرگ باشد .

بعد از آنکه ساختمان شهر نینوا باتمام رسید نینوس از تمام ملل شامل شاهنشاهی آسوری عسکر فراوانی گرد آورده ترتیبات حمله آریانا را پیش گرفت مورخین قدیمه تعداد عساکراو را بیك ملیون ، هفصدهزار پیاده ودوصدهزارسوارو ده‌هزار ششصد عراده جنگی بالغ می دانند. پس ازیك سال این قشون بزرگ بطرف باخترحرکت کرد .

پاشاه آریانا اوگزیارتس بود چون از حمله آشوری ها مستحضر گشت دوصد هزار عسکر گرد آورده در کرانه های غربی مملکت در کوهستان ها اخذ موقع نمود ، در روز های نخستین جنگ صدهزارعسکراسوری را قوای اریانا ازپادرآورده و بقتل رسانید ولی نظربه کثرت نفر آشوری ها بآلاخره موفق گردیده قوای آریانا را مغلوب

ساختند و مجبور نمودند که به‌مدافعه شهرها بر گردند . نینوس بحملات پی‌در پی وفشار شدید قوای خویش سائر شهرها را بدست آورد تا آنکه در نزدیک دیوارهای بلخ رسید .

بلخ مرکز آریانا مدافعه شدید نموده محاصرهٔ آن بطول انجامیده آشوریان را فتح این شهر دست نمیداد .

دراردوی نینوس نائب السلطنه شام Onnes حاضر بود و اورازنی بود پری پیکر وخیلی هوشمند موسوم به سمیرا میس د استانهای اشوری می گویند که‌چون آشوریان ازفتح بخدی عاجز آمدند بفهم ودرایت آن‌خانم دانشمند متشبث‌شدند ودر اثررأی رسای او آخرین قوای او کزیارتس را مغلوب نموده بخدی رافتح کردند .

سمیرا میس ازنائب السلطنه شام دوپسر داشت شاه آشوری عاشق سمیرا میس گشته شوهرش خود

کشتی نمود وسمیرامیس پس ازمرگ شوهربا نینوس عروسی نمود وملکه آشوری شد .

بعد از مرگ نینوس سمیرا میس بتخت وتاج امپراطوری بزرگ آشوری رسیده شهر تاریخی بابل راتأسیس کرد وبفتح هند همت گماشت .

عسکرسمیرامیس به سه‌صدهزار پیاده پنجاه‌هزار سوار و ده هزارعراده جنگی بالغ می‌گردید وعسکر مذکور درباختر آماده شده علاوه برمهمات جنگی فوق سمیرا میس ده هزار کشتی نیز برای عبور اندوس تهیه نمود . شاه هندوستان در آن وقت استابرو باتس بود .

قوای آشوری‌وهندی‌در کناره های‌اندوس بهم برخوردند وشاه هندوستان قوای خودرا از کرانهٔ چپ اندوس عقب کشیده پس از زدوخورد مفصلی که تفصیل آن در قصص و داستانهای سلف موجود است با وجود آنکه سمیرامیس در جنگ پیاده ،

سواره و دریائی بر هندی ها سخت چیره گردیده بود ولی دراثر مقاومات مردانه وار آنهاعساکرش شکست خورد وخودش مجروح شدو به باختر برگشت .

ممکنست پس ازسمیرامیس دورهٔ حاکمیت آشوری ها تامدت کوتائی برارياناً دوام یافته باشد ولی دیری دوام نه نمو ده است و نفوذ آنها برچید شده زیرا بعداز نینوس وسمیرامیس تاریخ آثوری از یك عده پاد شا هان تاریخی ودوره های تاریخی آن مملکت بحث مینماید که بفتح بلاد مجاور پر داخته اند چون مدیا ، فارس وغیره ولی در کیتبه ها و آثار اوشان ذکری از باخترو آریانا بعمل نمی آید .

مشهور ترین پادشاهان آن دوره تگلت پلسر سلما نسار ، سار گن سنخریب و آسور بانیپال می باشند . گفته می توانیم که قوای آشوری بالاخره دراثر نهضت های ملی آریانا و بخدی منهزم گردیده استقلال مملکت مسلم گشت وشیرازهٔ قوای پراگنده

ملی دوباره بسته شد .

اگرچه تفصیل این نهضت ملی وحتی چگونگی ووقوع آن معلوم نیست ولی ثابت است که هنگام حمله کورش قوای ملی ومرکزیت اریانا موجود بود وبطوریکه قبلاً گفتیم سالهائی درازی درکار بود تا کورش بخدی را فتح نماید .

حملات کورش در حوالی ۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفت ونخستین شهنشاهی ایران موجود ازاو بیاد گار ماند. قبل ازآنکه بذکر حملات وفتوحات هخامنشی ها بپردازیم لازم است روی سخن را بایران گردانیده مختصراً از گذارشات آن مملکت قبل از کورش صحبت نمائیم .

دربد وتاریخ سیاسی افغانستان دیدیم که از حوزه آمویه وبلخ یکدسته مهاجرین اریائی به بلاد غربی آریانا وایالات ایران امروز پراگنده شدند ومهاجرین مذکور بقطعات مختلف آن مملکت رحل اقامت افگندند

وجمعیت های کوچکی را تشکیل نمودند .

قسمت غرب شمالی ایران تا خیلی نقاط دور دست بجز ایالات مجاور بین النهرین سالها در تحت تسلط شهنشاهان آریانا و بخدی قرار گرفته بود وحتی گفته میتوانیم که تا زمان عروج و نهضت آشوری حا کمیت دیگری بجزسلطه افغانستان در آن کشور قائم نبود وبایستی امرای محلی آن دیار از پادشاهان باختر اطاعت کرده باشند . هنگامیکه نهضت آشوری آغاز نمود ایالات جنوب غربی وغربی وشمال غربی ایران بعبارت دیگر مدیا وفارس درتحت نفوذ وتأثیر وبالاخره فتوحات آشوریان قرار گرفتند .

جمعیت های آریائی در ایران امروز دو مرکز تشکیل داده بودند یك شاخه درشمال مرکز مدی ویا آمادی را بمیان آوردند وعدهٔ دیگری در جنوب وسوزیان کانون فارس را تولید کرده بودند .

امادی یا مدیها را بعضی از مورخین چون گوبینو

آریائی خالص نمی دانند و آنهارا با عرق سامی وعناصر سامتیك مخلوط می پندارند .

چنانچه قبلاً اشاره کردیم در حدود نیمه اخیر قرن نهم قبل از میلاد آشوری ها امادی و فارس را فتح نموده نفوذ سیاسی حربی و کلتوری خویش را در آنجا قائم کردند وتا زمانی که آشوریان به ضعف وانحطاط دچار نگردیده بودند یا بعبارت دیگر در دورهٔ دو قرن مدی وفارس جزو ایالات آشوری محسوب می گردید . وآشوری ها بعضی طوائف دیگر چون یهودیان وقبائل سامی دیگر را در میان آنها جا داده اهل ماد و فارس را وادار باختلاط و آمیزش کاملی باعرق سامی گردانیدند . بدین وسیله نفوذ وتسلط خود را در حیات مادی و معنوی آنها باقی گذاشتند . فارسی ها ومدی ها مانند آشوری ها لباس می پوشیدند وطرز معماری ورسم الخط فارس کاملاً به سبك آشوری وخط میخی بود وحتی آراستن موی

و سر و بر آنها نیز فرق بزرگی با آثار و نقوش آشوری ندارد .

مذهب زردشتی نیز در فارس و مدی با عقائد وثنیه وستاره پرستی وشرك آشوری ها آمیخته گردیده از کیش اصلی زردشت منحرف گردید .

خلاصه میتوان گفت مدنیتی که در مدی و سپس در فارس ظهور نمود مدنیت اریائی خالص نبود وجنبهٔ سامی آن تفوق می جست . اسناد و دلائل وآثار زیادی از نفوذ کلتور سامی در مدی و فارس موجود است ومی‌توان ازآن ها ذکر نمود ولی چون در بحث آن از موضوع کتاب خارج میشویم این مطلب را بتاریخ عمومی گذاشته به نهضت مدی وفارس متوجه‌میگردیم . پیشترازآنکه باصل‌موضوع برگردیم لازم است تذکر بدهیم که در کتب قدیمهٔ آریائی ودا و اوستا حرفی ازمد وفارس نیست واولین بار بنام این طوائف در کتیبه های فاتحین سامی وآشوری

مد وفارس برمیخوریم ازین میتوان نتیجه گرفت که قبل از فتح آشوری ها عشایر مدی وفارس دولتی را تشکیل ننموده بودند وزندگانی آنها درچوکات و یا قالب حکومتهای قبائلی و محلی با امرای محلی ادامه داشت .

هنگامیکه آشوری ها بضعف و انحطاط دوچار گردیدند مدی‌ها دمی به راحت کشیده به تشکیل سلطنتی موفق شدند مرکزمدی اکباتان واولین رئیس آن که بپاد شاهی رسید دیوکس است ، تقریباً درحدود ۷۰۰ ق م باوجود تشکیل سلطنت مدی وضعفی که نسبتاً در پیکردوات آشوری راه یافته بود بازهم مدیا ازحملات آشوری ایمن نبوده سناخریب بران ها حمله نمود وموجودیت شان را تهدید کرد .

مدی ها باج گذار آشوری ها بودند فراورتس در حوالی ۶۵۵ ـ ۶۳۲ ق م ایالت پارسوا را مطیع ماد ساخت وبرعلیه سلاطین آشوری شورید ولی

ناکام گردید وحملات آثور بانیپال پاد شاه آشوری ضربات سختی را متوجه دولت مدی گردانید پس از اوسیا کزارس پاد شاه شد وباصلاحات داخلی پرداخت واردوی منتظمی تشکیل نموده برآشوریها حمله انتقامی کرد ونینوارا محاصره نمود این اولین بار بود که قوای ایرانی بحیث قوهٔ یکد ولت معتنی به با دول خارجی مقابله مینمود وبرای رهائی خویش از سلطه بیگانه می کوشید .

پاد شاه آشوری درینوقت آسور با نیپال بود .

مقارن این وقت اسکائیها که جمعیت بزرگ آنها در شمال آمویه زندگانی می نمودند بطرف مدی حمله آور گردیده آزر بادگان را استیلا کردند . مدی ها خویشتن را در بین دو قوه حمله ور دیده از محاصره نینوا دست کشیدند واسکائیها قوای آشوری را نیز درهم شکسته تا سواحل بحر رومی بیش رفتند .

سیاکزارس که با تمام سعی ومجاهدت خویش

میخواست مملکت خود را از سلطه آشوری رهائی دهد خویشتن را اسیر دشمنان سکائی یافت بالاخره بوسیله حیلهٔ پادشاه ورؤسای اسکائیها را در دعوتی بقتل رسانید وبر اسکائیهای بی سر پرست غالب آمد ومقارن این حال آثور با نیپال آخرین پادشاه بزرگ آشوری جهان را پدرود گفت (626 ق م) .

لیدی ها که در آسیای صغیر مرکز داشتند میخواستند از این هرج ومرج استفاده نموده برمدی‌ها غالب گردند ولی نظر بسیاست نیکوی سیاکزارس بابلیها — در بین امادی ولیدی صلح نموده رشتهٔ مودت خودرا باآمادی قائم کردند . متحد سیاکزارس در بابل ناپوبو لاسار بود که نائب الحکومه آشوری وعرقاً بابلی بود . در اثر اتحاد بابل و مدی وحملهٔ مشترکه قوای این دومملکت نینوا در عصر آخرین پادشاه آسوری آسور ایدل ایلی سقوط نمود وآمیزش بزرگی دربین عرق سامی بابل ومدی ها

بو سیلهٔ نزدیکی وخویشی بوقوع پیوست .

پس از سیا گزار استیا گ یا استیاژه به سلطنت مدی رسید ودور سلطنت اوبآرا می گذشت ولی نارضایتی در بین قبایل پارس محسوس می گردید تا آنکه کورش فارسی بسر کامبوجیا که از طائفه هخامنشی بود وازطرف مادر نواده استیاژه محسوب می شد قوای ما درا درهم شکسته وسلطنت را درطائفهٔخویش وایالت پارسوا قائم نمود .

هخامنشی های وارس

اریائی های فارس نیزمانندبرادران آمادی شان از گهواره مدنیت آریائی بجانب غرب و جنوب هجرت کرده در طول سواحل خلیج فارس رحل اقامت افگندند وبزندگانی بدوی و مالداری می پرداختند . منابع و کتب آریائی مانندماد نامی ازقبائل فارسی نیزنمی برد وا ولین نام پارسوا را در کتیبه های آسوری می بینم . حاجت بتکرار

و قائع نیست . فارسی ها نیزمانند مدی ها در تحت تسلط شاهان آشوری و کولونیز اسیون آنها قرار گرفته بودند اما بنابرآنکه از امادی ها ضعیف تر وسرزمین شان خشکتر وبایر تر بود و عناصرفارسی ناتوان تر محسوب می گردید درذکر مغلوبیت نیز تحت الشعاع مدی ها قرار گرفته بودند ومآخذ آسوری توجهٔ زیاد بآنها نمی نماید .

پس از آنکه سلطهٔ آشوری درهم شکست طوریکه ملاحظه نمودیم پارسوا مطیع پادشاهان ماد گردید وتا زمان استیاژ ونهضت کورش در اطاعت وفرمان برداری مادی‌ها بسر می‌بردند . اگرچه عنصرماد نیز بنابر آمیزش آشوری ، کلدانی ویهود خصائص اریائی خالص خودرا ترك کرده‌بود ولی عنصرفارسی بارها بیشتر درتحت نفوذ مادی و معنوی سامی های بین النهرین قرارگرفته‌بود ومدنیتکه بعدها درهنگام جلال وعظمت پارسوا بکنارهای خلیج فارس عرض

اندام نمود از مدنیت ماد بیشتر جنبهٔ سامی داشته است چنانچه آثار باقیه پارسوا تا امروز شهادت میدهد .

قبائل پارسوا زندگانی قبیله وی و عشیرتی داشتند و قرار گفته هرودوت تعداد قبائل شان بده قبیله می‌رسید که شش آنها مسکون وچهار دیگر کوچی بوده . زینوفون تعداد قبائل فارسی‌را ۱۲ می داند .

بهترین قبیله‌ئیکه بعدها کسب سیادت نمود قبیله پازارگاد است که پسانها پایتخت فارس بنام آنها موسوم شد ویا آنها بنام آن محل که خیمه گاه پارسیان معنی دارد نامیده شده‌اند .

طائفهٔ پازارگاد بچند شاخه تقسیم میشد که مهمترین آنها شاخه هخامنش محسوب می‌گردید .

رؤسای هخامنش کم کم کسب نفوذ واقتدار نموده در تحت سلطه مدی امارت شوش‌را حاصل نمودند ولی شهرتی را برون ازطائفهٔ خویش دارا نبودند .

قبل از سیروس سه نفر امرای محلی آنها که

بنام چشپش ، کرخ و کمبوجیا می‌باشند امارت نموده بودند که آنها را بعضی مورخین کوتاه‌فکر به‌شاهان کیانی مانسبت داده کارنامه‌های پادشاهان باختر را منسوب بآنها کرده اند . حالانکه معلوم است قبل از کوروش امرای محلی پارسوا اقتدار و نامی را دارا نبوده اندو کاری از آنها ساخته نشده حتّی خود کوروش یاسیروس دراوائل حکمفرمائی خویش بنام شاه‌شوش موسوم بود وسپس پادشاه پارسوا نامیده‌شد.

سیروس در ۵۵۰ ق‌م قوای مادرا مغلوب وا کبا تان رافتح نموده بسلطنت رسید وسائر بلاد ایران امروزرا نیزیکی بعددیگراستیلا نمود. پس از آن بطرف شرق حمله نموده ازسال ۵۴۵ تا ۵۴۹ بجنگ باقوای آریانا مشغول بود درظرف شش سال مقاومت وحملات مردانه آریانا اورا بفتح کامل مملکت موفق نمیساخت . بالاخره در پایان کار در دشت‌های شمالی ویاشرق اریانا کشته شد .

ستیزیاس مینویسد که کوروش از دست دراببك ها که بعدها راپسن آنهارا ازطوائف شرقی آریانا میخواند کشته‌شد وهرودوت عقیده دارد که ازدست مساجت هایا طوائف شمالی اریانا عازم دیار دیگر گردیده‌است.

پس از سیروس پسرش کمبوجیا بسلطنت رسید ودر ایالات شرقی پسر دیگرش باردیا حکومت میکرد کمبوجیا باردیا را مخفیانه هلاك نموده عازم مصرشد ولی شخصی‌موسوم به‌گوماتا بنام باردیا اعلان سلطنت کرد کمبوجیا ازشنیدن این‌خبر خود کشی کرد وهخامنشیان سرگوماتا را نیز کشف کرده اورا کشتند

پس از [illegible]یوش را که ازسرداران هخامنشیان وازنزدیکان‌سیروس وسرباز بزرگی‌بود بسلطنت برداشتند. بلادمفتوحه‌ازهرج‌ومرج دربار هخامنشی‌استفاده‌نموده‌علم آزادی‌رابرافراشتند

و خواستند به حکومت فارسی ها را براندازند .

داریوس در آغاز سلطنت خود ۱۹ جنگ برخلاف این شورش های محلی نموده ومساعی زیادی درمغلوب نمودن قوای آزادی خواه آریانا مصروف داشت زیرا در مارگیانا وباختر ملیون نائره انقلابات بزرگی رامشتعل نموده بودند. اگرشورشهای ملی نقاط مختلفه به‌یکبارگی صورت میگرفت حکومت پازارگاد توان آنرا نمی‌داشت که دوباره بقلع وقمع شورشیان بپردازد ولی بنابرعدم مفاهمه وفقدان اداره مرکزی درهرگوشه‌وکنار ممالکیکه ازدست هخامنشیان آسیب دیده بودند آتش های جداگانه درگرفت وهریك بنوبهٔ خودخاموش شد .

داریوش پس از تسکین انقلابات وشورش های ملی بجنگ های سکائیها وسیت ها پرداخته دامنهٔ عملیات پارس بجانب غرب پهن تر گردید وبالاخره بمنافع وقوای یونان تصادم کرد .

محاربات دارا درتراس با قوای یونان که در آن آوان گهوارهٔ فلسفه و دانش و کانون علم وادب وحریت بود صورت گرفت و بمقابلهٔ مردانه وار ملیون ومدافعین آزادی جمهوری هلنیك برخورده دراکثر موارد کامیابیهای بزرگ نصیب او گردید ولی آن آتشکده فروزان معرفت دنیای قدیم را خاموش ساخته نتوانست و رخنه در کاخ آزادی وملیت یونانیان راه نیافت .

دارا بتعقیت خط حرکت سیروس در شرق یعنی در اریانا به فتوحات مزیدی پرداخته از هرج ومرج و فقدان قوای مرکزی مملکت ما استفاده کردو دامنه فتوحات خود را تا کرانه های شرقی افغانستان پهن نمود .

بعد ازدارای اول پسرش خشایار شاه بسلطنت رسید ۴۸۵ ق . م ، وماننا پدر بریونان حمله برده پایتخت یونان را آتش زد وآتش انتقام جوئی را در قلب یونانیان فروزان ساخت تا آنکه قوای دریائی یونان

بر قوای فارسی چیره شده در جنگ سلامین سغن فارسی‌را تباه نمودندوایرانیان مجبور بمراجعت گردیدند

بعد از خشایارشاه ارد شیر اول ۴۱ سال سلطنت کرد . در دورهٔ حکمفرمائی ارد شیر برای دومین بار نهضت اریانا آغاز نموده مردی از دودمان شاهی باختر بنام هشت اسپه یا ویشتسپه علم استقلال و سلطنت را بر افراشت و دوسال کامل با قوای فارس مجادله نمود ولی متأسفانه باز قوای فارس چیره شده مجاهدات وطن پرستان وآزادیخواهان افغان را ناکام ساختند .

پس از ارد شیر یك پسرش بنام خشایارشاه ثانی وبعد از کمی پسر دیگرش بنام دارای دوم در ۴۲۴ وبعد ازو ارد شیر دوم وسوم وبالاخره درسال ۳۳۶ دارای ثالث به پادشاهی فارس رسید .

در عهد خشایارشاه ثانی پسر ارد شیر نیزقوای ملی اریانا بر خلاف فارسی‌ها شوریده برای حصول آزادی کامل مملکت و در هم شکستن قوای فارسی مجادله

نمودند ولی مانند نهضت ویشتسپه بناکامی آریائیها منتج گردید .

قبل از آنکه دارای سوم بسلطنت برسد انقلابات محلی آریانا باندازهٔ کسب شدت نموده بود وشورشیان در تولید اغتشاش باندازهٔ چیره دست شده بودند که نفوذ فارسی عملاً از بین رفته بود .

ایالات شرقی ما چون اندوس و بعضی قطعات دیگر در تحت امرای محلی اعلان استقلال نموده بودند وحکمفرمایان محلی ما که اصلاً از اهل مملکت و بنام تابع فارس محسوب میگردیدند قوای ملی را برای موقع مناسبی گرد آورده در بارهای آریانی تشکیل داده بودند . مخصوصاً امیر باختر بسوس که اصلاً از اهل اریانا بود و ضعیت سلطنت را اختیار نموده و مترصد فرصت وانتقام بود .

این وضعیت در آمادی و قطعات ساحلی خزر نیز سرایت نموده امرای محلی آن ولا هم عملاً از فرمان

برداری پازار گاد سر می پیچدند .

مقارن این روز گاران (۳۳۳) نهضت مقدونی شروع شده سکندر کبیر بحملات آسیائی خویش آغاز نمود و درظرف چند سال دولت هخا منشی را از بین بردا شت .

دارادرمقابل سکندر فرار نموده بسوی باختر میخواست بیاید ولی بجنبش ملی اریانا که مقارن این وقت درتحت ریاست بسوس صورت گرفته بود برخورده از دست رئیس قوای ملی ما در هیرکانیا بقتل رسید .

در این نهضت ملی امرای هری و دارنگیانا نیز با بسوس همدست بودند وبسوس پس از قتل دارای هخا منشی بر باختر بر گشته در آن پایتخت باستانی اریانای کهن اعلان سلطنت نمود . قبل از آنکه به جنگهای آریانا وسکندر مشغول گردیم لازم است از چگونگی آریانا در دور غلبه پارس سخن رانیم .

در فصول گذشته بمشاهده پیوست که آریانا

گهواره اجتماعی ، سیاسی ، مذهبی ، کلتوری وفنی عالم آریائی بود و در آن زمان دولت دیگری بجز دولت آریانا نصیب اریائیهای دیگر نشده بود . ماد ها وفارس ها حیات قبیله وی داشتند و در تحت یوغ سامی‌ها بسر می بردند و دستخوش فتوحات آقایان سنگین دل خویش محسوب میگردیدند .

پس از پارا داتها ، کوانی‌ها واسپه ها ، کانون سلطنت وجهانداری اریائی‌ها خاموش نشده بود وپاد شاهان ما با امرای سامی آشوری مقابله نموده قوای ملی افغانستان نگذاشت مانند فارس و آمادی این مملکت تاریخی اسیر سلطه آثوریان وضمیمه آشوری گردد .

در حملات کورش نیز معلوم شد که قوای جوان وتازه دم فارس بچه مشکلات در کشودن افغانستان برخورد وچسان کورش تارکش را درین مملکت پدرود گفت .

شورش های دورهٔ دارای اول ، اردشیر اول ، خشایارشاه ثانی ودارای ثانی وسائر هخا منشیان نشان میدهد که هیچوقت آتشکده ملیت وآزادی درین کشور خاموش نگردیده وفارسی ها دمی در کشور ما نیاسوده اند . وحتی هریکی از پادشاهان متذکره مجبور بوده اند که سلسلهٔ فتوحات خویش را ازسر گیرند .

سیروس فارسی نه تنها در یك ولایت وبا قوای مرکزی بلکه در هر گوشه وکنار مملکت ما مدافعین نیرومند ودشمنان توانائی را مشاهده کرد که جنگهای بابل ولیدی فراموش او گردید . محاربهٔ کاپیسا و مدافعه هزاره جات امروزه هر کدام در محل خود صحنه های بزرگ فداکاری و جان نثاری را ارائه می دهد .

گویا همه این وقائع که تماماً مستند و در صحت آن ها تردیدی نمی توان داشت ثابت می نماید که افغانستان در تحت نفوذ واقتدار مادی ومعنوی فارسیها

قرار نگرفته بود زیرا از نقطه نظر مادی جنبش های ملی ونیروی فرزندان این مملکت واز نقطه نظر معنوی کانون فروزان دانش وفرهنگ بخدی اجازه نمی داد که تسلط و مدنیت آشوری بالواسطه فارسی ها در کشور ما قائم گردد بلکه بر عکس فارس ها در بخدی به سرچشمه مدنیت اریائی و کیش زردشتی برخورده از آن استفاده های بیشمار بردند .

حاکمیت فارس درین مملکت عبارت از یك نوع غلبهٔ موقتی عسکری بود که در زمان جنگ در مما لك اشغال شده برای دول غالب دست میدهد و بجز چور وچپاول شهرها و روستا ها وقلع و قمع جوا نان وآزادی خواهان محلی ثمره نمی بخشد و نتیجه نمی دهد .

یعنی هنگامیکه نیروی مرکزی ضعیف می‌شد اقتدار کامل دو باره بدست امرای محلی می افتاد وآنها علم آزادی را می افراشتند وباز دراثر قشون کشی جدیدی سرتاسر کشور بمیدان قتال وخونریزی مبدل میگردید .

در زمان سیروس ودارا وبعضی پادشاهان نیرومند هخامنشی ویا بعبارهٔ دیگر هنگام غلبه عسکری اریانا بایالات مختلفه تقسیم گردیده درهر ایالت سه نفر مامور میگردید یکی حاکم یا ساتراب و دیگری ژنرال قوای لشکری وسومی منشی شاهی میبود .

این سه نفر گماشتگان دربار فارس همیشه دشمن ومخالف وجاسوس یکدیگر بوده در برانداختن یکدیگر از هیچ اقدامی خود داری نمی نمودند وهرکدام شان جداگانه بچور وچپاول پرداخته برای گرد آوردن ثروت شخصی ، فرستادن باج نقدی وامتعه گرانبهای هرایالت ازهیچگونه ظلم وستمگاری خود داری ودریغ نمی کردند وبا وجود سخت گیری شدید ورویهٔ مستبدانهٔ خود نمیتوانستند روح ملی آریانا را خفه نموده نائرهٔ آزادی وحریت پسران هندوکوه را خاموش گردانند .

فصل چهارم
حمله سکندر و آریانا

فلیپ مقدونی پدر سکندر از ۳۵۹ تا ۳۳٦ ق م مقدونیه را بر سائر بلاد یونان حاکم گردانیده در سال ۳۳۷ ق م مجلسي را از تمام نمایندگان یونان تشکیل داد ودر آن مجلس یونانیان را بحمله امپراطوری فارس تحریك وبه گرفتن انتقام از ایرانیان تحریص نمود .

اگرچه قوای یونانی برای این کار گرد آمده بود اما اجل فلیب را امان نداده بقتل رسید و بعد از وی پسرش سکندر بحمله بر امپراطوری هخامنشی وجهان گیری پرداخت (۳۳۳ق م) .

سکندر مقدونی پس از استیلای آسیای صغیر، تیروسیدا ومصر بر ایران شتافت و دولت هخامنشی را در پرزی پولیس منقرض نمود واز ایالات فارس عنان عزیمت را

بسوی ما د معطوف کرد . بطوریکه پیشتر گفتیم بسوس فرمان روای باختر از ضعف فارس استفاده نموده میخواست استقلال مملکت را از دست اجانب تأمین نماید چنانچه عنوان پادشاهی را نیز اختیار نموده بود.

حکمدار درانگیانا وارا کوزیا موسوم به پارسا ئن تس نیز با بسوس همدست گردیده بود . سکندر ملتفت گردید که اگر اندکی تأمل نماید دولت واحدی در باختر ودرانگیانا وارا کوزی قائم میگردد وباسلحشوری اهالی این قسمت ها بر انداختن آن مشکل میشود . بنابران پس از مغلوب نمودن مارد هاوایرکانیان‌ها که در کنارهٔ جنوبی خزر اقامت داشتند برپارتیا که غربی ترین ایالات افغانستان بود تاخت واز آنجا بایالت آریا داخل شد . در آریا شهری را نزدیك مرکز آن ارتاکوانا بنام اسکندریه تأسیس کرد . مورخین میگویند که این شهر شهر هراتست . از آری سکندر

عنان عزیمت را بطرف درانگیانا وارا کوزیا معطوف نمود ومرکزدرانگیانا فرادا ــ پروفتازیا یا پیشاور ان رافتح کرد.از درنگیا نابه ارا کوزیا متوجه شده شهر اسکندریه اراکوزیا یا قندهار را تأسیس کرد . از آنجا جبال شامخه پارو پا میز را از راه غزنی عبور نموده بایالت باختر داخل شد ، درین هنگام اهالی آریا انقلاب نمودند وسکندرمجبور گردید که از اردوی خود عدهٔ را برای فرو نشانیدن این انقلاب بفرستد وخودش برای فتح بلخ برود. یونانیان در ۳۳۰ (ماه نومبر) در وادی علیای کابل شهر اسکندریه قفقاز (بگرام) را بنا کردند. سکندر درکوهستان های پارو پامیزاد آری درانگیانا وآرا کوزیا یا بعبارت دیگر درهرگوشهٔ افغانستان بمقابلهٔ شدید اهالی دچار شد و زحمات فوق‌الطاقهٔ را متحمل گردید . مخصوصاً نظیر اهالی پارو پامیزاد را در دلاوری و سلحشوری در تمام جنگ های خود ندیده بود .

درین سرزمین کوهستانی جنگهای سکندر مانند محاربات دشتهای ایران ومصر نبود . بلکه علاوه بر جنگهای خونین سکندر مجبور شد که روزها بمحاصره پردازد . « جنگ او تنها بامردم این دیار نبود بلکه طبیعت مغلوب ناشدنی وجبال شامخهٔ این مملکت نیز بافرزندان خود همدست گردیده بود . » بسوس پس از زدوخوردی از مقابل سکندر فرار نموده عساکر اورا بعقب خویش در بیابان ها دعوت نمود . ارنوس یاخلم ، وبلخ پس از جنگ شدیدی فتح گردیدو عساکرمقدونی از آب آمویه عبور نمودند بالاخره بسوس دستگیرو به بسکندر تسلیم شد.وسکندر اورادرمقابل سپاهش شکنجه کردو بالاخره کشت ، پس از باختر سغد یانا درتحت اسارت یونانیان درآمد ومرکز آن شهر مرکندا تسخیر گردید .

سکندر تا یا گزار تس یاسیحون رسیده از آن نیز عبور نمود وباسیت هامقابله کرد ودرکنار یا گزار تس

اسکندریهٔ جدیدی‌را تأسیس کرد که بقول مورخین خجند امروزه می باشد . اینجا انتهای فتوحات سکندر بجانب شمال است .

سپیتامن که یکی از روسای ملی اریانا بود ولی بقولی فرمانروای هرات بوده ' شوریده اسکندر را مجبور به بازگشت نمود اگرچه یك قسمت بزرگ سپاه اورا انقلابیون تلف نمودند ولی بالاخره سکندر غالب آمد وسپیتامن فرار کرد. پادشاه مقدونی بانتقام او تمام ایالت اری را ویران وخراب کرد (۳۲۹) . درسال دیگر سکندر به تسخیر تمام قلاع ومحال مستحکمه سغدیانا پرداخت ودختری را نیز که بقول اکثر مورخین از اریانا بود بنام رخشانه ازدواج نمود وپدر دختر سرزمینی را که درتحت ادارهٔ او بود بسکندر تسلیم کرد . سکندر چندین ماه بشهر بلخ بسر برد وعدهٔ بزرگ عسکرش در اوقات محاربات او در دیارسند وبلخ می زیستند .

فتوحات وجهانگیری ؛ ساده پرستی وسجایای قومی سکندررا تغیرداد سکندر در دربار وعساکر خود جوانان فارسی وافغان را موقع داد وخانزادگان فارس و افغانستان را بمناصب عالیه رسانید .

هموطنانش از ترك سجایای ملی ومقدونی شاه دلتنگ بوده ، به سرداران بومی رشك می بردند . سکندر میخواست که در نظر هموطنانش پادشاه مقدونی و در پیش اهل بلاد مفتوحه شاه فارس وآریانا باشد وبیگانه ننماید .

این وضعیت موجب چندین دسیسه شده و بعضی از همراهانش قصد قتل اورا کردند . هنگامیکه سکندر در سوغدیانه بود تاکسیل پادشاه دیاری که بین اندوس وهیداسپ واقع است سفارتی باو فرستاد وسکندر را بجنگ دشمن خود پوروس پادشاه مملکت مجاور ترغیب نمود . سکندر در باختر ده هزار پیاده وسه هزاروپنجصد سوار گذاشته

از مردم افغانستان عدهٔ زیادی را در لشکر خود داخل کرد وسپاه خود را به ۱۲۰ هزار پیاده و ۱۵ هزار سوار رسانید. بار دیگر از جبال هندوکش عبور نموده در نیکا یا چندی اقامت کرد وپس ازآن در درهٔ کوفن یا کابل رسید. میگویند تا کسیل در درهٔ کوفن سکندر را استقبال نمود. سکندر پردیکاس و همفستیون را مأمور نمود که دریای کابل را تا مصب آن در رود اتك تعقیب نماید وخودش مجبور شد که قبل از فتح هند آسپین ها، اساسپین ها و گیرمین ها را که درشمال وادی دریای کابل ساکن وسلحشور ورزم آزما بودند مغلوب نماید. این جنگها بقیهٔ سال ۳۲۷ را دربر گرفت تا آنکه یکی از قلاع مستحکم محلی که یونانیان آنرا نیز چون خلم غیرقابل تسخیر میدانستند سقوط نمود وقوای اهالی مملکت مغلوب شد. قوای یونانی بالاخره از راه کنر و سوات ودرهٔ خیبر

پس از زد وخود های زیاد بوادی اتك سراز یر گردید و از اتك به مملکت تا کسیل عبور نموده بکنارهٔ هیداسپ رسید سکندر در آنجا باپوروس جنگ کرده پس ازمجادلهٔ مردانه وشاهانه پوروس مغلوب و اسیر شد .

سکندر پوروس را نیکو بنواخت و دوباره پادشاهش ساخت . سکندر درین قسمت نیز دو شهر تأسیس نمود . یکی نیسه و دیگری بوسی فالی . هیداسپ آخرین سرحد شرقی فتوحات سکندراست ، عساکرش از پیشرفت مزید ابا ورزیدند .

سکندر ناچار گردید که ازراه هیداسپ واتك بمصب آنرود فرود آید سکندر ازمصب اتك به راه گدروسیا وایران جنوبی با جاه وجلال پس از طی بیابان های گرم وسوزان ببابل رسید . یکدسته عساکرش ازراه افغانستان موجوده دستهٔ سوم ازراه بحر مراجعت نمودند . مورخین میگویند چون در

باختروسیستان بازشورش برپا گردیده بود بنابران خود سکندر از آن راه بر نگشت .

سکندر بعمر ۳۳ در سال ۳۲۳ ق م پس از ده روز تب مرد و بعد از فتوحات بزرگ آرزوهای بزرگتر از آن را بخاك برد .

افغانستان درزمان سکندر

افغانستان هنگام فتوحات سکندر به شش ایالت بزرگ تقسیم گردیده بود. معلوماتی که نسبت به ایالات افغانستان ازان وقت دردست است قابل ذکرمی باشد ایالات بقرارذیل است :

ولایت آریا : ـ ولایت آریا درزمان حملات سکندر زرخیز بود و درکنار های آریوس (هریرود) تا کستانهای زیادی وجودداشت . مرکز ولایت آریا دروادی هریرود موسوم به آرتاکوانا (ارتاکابن) یاهرات موجوده بود . از آرتاکوانا یك راه بطرف ایالت باختر وراه دیگر بارا کوزیا

میرفت که از آنجا پس از قطع درۀ بولان بهند سرازیر میشد. درپای قلعۀ آرتاکوانا سکندر شهر اسکندریۀ را که به اسکندریۀ آسیاهم موسوم است تأسیس نمود. در شمال آریا ایالت مرگیانه یا مرغاب ودرجنوب ایالت درانگیانا یاسیستان واقع بود. سکندر این دوایالت را باایالت آری ملحق نموده درتحت ادارۀ یك ساتراپ درآورد.

ولایت درانگیانا: درانگیانا ایالتی را میگفتند که دورا دور غدیر هامون واقع ومرکز آن فرادا بود. یونانیان درفرادا اقامت نموده اسم آنرا پروفتازیا گذاشتند. اهمیت تجارتی درنگیانابنابرآن بود که درراه آریا وارا کوذیه واقع شده بود.

ولایت مارگیانا: از نقطه‌نظر زراعتی این‌ایالت حاصلخیز نبود وبرای زراعت محتاج بانهار مصنوعی بود. مارگیانا مورد حملات کوچی‌های شمالی واقع بود. بنابران سکندر درمارگیانا استحکامات زیادی

تعمیر نمود ودو شهر در آنجا تأسیس کرد بنام اسکندریه وهرا کله .

ایالت ارا کوزیه : این ایالت که از معاونین رود هلمندیا (آری منی توس) ومخصوصاً از ارا خوتوس یعنی ارغنداب سیراب میشد خیلی زرخیز بود. اهالی ارا کوزی درزمان سکندر ازآریانیهای بودند که خود را پختون می خواندند . وهریدوت قبل ازسکندر آنهارا بنام (پختویس) می نامد . آرا کوزیا برراه آری وکوفن واقع بود وراه دیگری ازمرکز آن (قندهار) بهند منشعب میشد .

ایالت گدروزیا : صحرای ریگستانی بود که بعضی راهای کاروانی آنرا قطع می کرد . دردره های گدروزیا یابلوچستان مردمان آریائی نژاد سکونت داشتند . درسواحل بحرارا بیت‌ها واور بیت‌ها بسر می بردند . درقسمت غربی بلوچستان آستیو فاژها زندگی داشتند. اسکندر دربلوچستان یك شهربنام

رامباسیا ودوشهر بنام اسکندریه تأسیس کرد .

ایالت باختر : باختر از همه ایالات افغانستان ثرو تمندتر وزرخیز تر بود . درانوقت بجز زیتون تمام انواع اشجار در باختر موجود بود . علاوه بران معادن کمیاب قیمتی لاجورد ویاقوت ولعل باختر استخراج میشد. بهترین سواران واسپ ها در آسیای میانه تعلق بباختر داشت . مرکز باختر بلخ یازاریا سپه بود . ایالت باختر از دریای آمو آبیاری می گردید وشهرهای زیاد وپرنفوس داشت. چون بلخ واوراپسه که استرابون جغرافی دان یونانی از آن ذکر می کند. یونانیان ایالت باختر وسغد یانارادر تحت یك ایالت درآوردند. درباختر بعدازسکندرسه اسکندریه بود:

۱ ــ سکندریه اوکسیانا که نزدیك دریای آمو وعبارت از نخشب بود .

۲ ـ اسکندریه نزدیك بلخ ـ ۳ ـ اسکندریهٔ اشاته در آموی علیاء. یونانیان زیاده تر درباختر اقامت گزیده بودند.

ایالت پاروپا میزاد : ـ سکندر پاروپامیزادرا در تحت یك ساتراپ قرار داد . مهمترین قسمت آن درهٔ کوفن یا کابل بود . این ناحیه مرکز راهای مختلفی بوده یك راه بطرف شمال و ایالت باخترمیرفت راه دیگر از ین قسمت بطرف جنوب و قندهار امتداد یافته بود . راه دیگرراه هندبود که از کابل شروع گردیده پس ازعبور ازدرهٔ خیر باندس وهند میرسد . نقطه تقاطع همهٔ این راهها ارتوسپانا یا کابل امروز بوده این ناحیه از نقطه نظر تجارتی وحربی مهمترین ایالت افغانستان بود . سکندرپس از آنکه پاروپا میزادرا فتح نمود در نزدیکی کابل اسکندریه قفقاز را تأسیس نمود . پلین مورخ مشهور بعضی شهرهای دیگر این ایالت را ذکر می کند چون کارتانا ، استروزیا ، کادروسی اهالی این قسمت بآریائیهاي شرقی بیشتر شباهت داشتند .

فصل پنجم

ددره یونانیان باختری آریانا

پس از آنکه سکندر درسال ۳۲۳ ق م در بابل وفات کرد. امپراطوری بزرگ وپهناوروی در بین جنرال های یونانی تقسیم شد. ممالك شرق که در آنجمله افغانستان نیزمحسوب می شود متعلق به‌سلوکس نیکاتور جنرال معروف اسکندر گردید. حکام وعساکر یونانی درولایات افغانستان بزودی بعادات، اخلاق.، زبان وعنعنات ومذهب اهالی آشنا شده خصائص مقدونی خود را ترك گفتند وبامردم ساختند ودر دربارهای خود افغانان را راه دادند بطوری که دیری نگذشته بود که یونانیان باختری از یونانیان غربی بیگانه گردیدند. ازطرف دیگر اهالی باختر نیز بزبان، فلسفه وآداب یونانی آشنا گردیده آمیزش زیادی بین آنها واقلیت های یونانی

بمیان آمد ــ تااینکه دیودت حکمدار باختر بکمك اهالی عنوان شاهی‌را اختیار نمود . درهمین وقت است که درایالت پارتیا که غربی ترین ایالت افغانستان بود ارشاك بلخی (یااشك یا ارساسس) سلسلهٔ اشکانی ودولت پارت راتاسیس نمود. ارشك خودش‌وپارتها عموماً از پختون‌ها وافغانهای‌حقیقی می باشند وارشك از بلخ بایالت پارتیا رفته بود .

گویاباز تسلط یونانیان نتوانست حس استقلال خواهی این مملکت‌را خاموش نماید ودیری نگذشت که دوباره آزادی خواهی فرزندان این مملکت باعث تولید دو دولت افغانی گردید .

دولت باختر مانند نخستین دولت های مستقل شرقی است که در افغانستان پس از فتوحات عرب تأسیس گردید . یعنی باثقافت یونانی مدنیت بومی نیز آمیخته گردیده ازنقطه نظر مذهب‌وعلوم دورهٔ بااهمیتی ظهور کرد .

بطوری که گفتیم درحدود سالهای ۲۵۰ یا ۲۵۵ ق م دیودوتس اعلان استقلال کرد . پس ازاو پسرش دیودوتس ثانی پادشاه شد .

درسال ۲۱۲ قبل از میلاد آنتی اوکس سوم اقتدار سلوکید هارا دوباره قائم ساخت . و برایران و پارتها ویونانیان باختر حمله آورد . جنگ آنتی اوکس ثالث بجنگهای خود سلوکس شباهت دارد آنتی اوکس در افغانستان بمقابلات خیلی شدیدی برخورد . ودر نزد خود فیصله کرد که از راه جنگ بهتر ست براه دپلوماسی وموافقات سیاسی این مملکت رادوست وهمراه خودسازد؛ وازالحاق بیهودهٔ این مملکت صرف نظر نماید .

زیرا آنتی اوکس میدانست که اسلاف او نیز نتوانستند مدتی شهنشاهی خودرا در افغانستان قائم نمایند . در بلخ این وقت اوتی دیم سلطنت را از دیودوتس ثانی گرفته بود . .

طوریکه پولیپ مورخ یونانی می گوید آنتی اوکس با اوتی دیم شاه باختر دوستانه پیش آمد نمود . اوتی دیم به آنتی اوکس توضیح داد که نفاق و اختلاف بین آنها علت جرأت و دستبرد اقوام کوچی شمالی خواهد گشت و در نتیجه هیچ یکی ازین مما لك نخواهد ماند . انتی او کس دختر خود را به پسر اوتی دیم موسوم به دیمتر یوس داد وبطرف کابل عزیمت نمود . در کابل سوفا گز ینوس سلطنت می کرد واز آریانیهای بومی بود . سوفا گزینوس از دردوستی با آنتی اوکس پیش آمده چند زنجیر فیل به او تقدیم کرد وانتی اوکس سوم از راه ارا کوز یا بطرف غرب بر گشت .

اگر چه دولت باختر برای مدافعهٔ مملکت از تهاجم اقوام شمالی بمقابلهٔ آنها می پر داخت ولی با وجود این مشغولیت بزرگ در صدد توحید افغانستان وفتح ایالات جنوبی وغربی نیز افتاده به

اعاده یگانگی واتحاد اریانا موفق گردید .

درین وقت دولت باخترچه از نقطهٔ نظر نیروی حربی وچه از نقطه نظر اقتصادی ومالی از سائر دولت‌های کوچکی که درایالات غرب وجنوب افغانستان بودند برتری داشت . اوتی‌دیم درسال ۲۰۶ قم کابل وکاپیسارا فتح نمود . قوای باختری ازین شهر بطرف مغرب متوجه‌شده آریارا تسخیر نمودند . درین‌وقت آریا بدست پارتها بود . حکومت باختر بطرف جنوب اراکوزی را نیز فتح وبه‌خود ملحق گردانید . دراراکوزی دیمتریوس پسر اوتی دیم درسال ۱۹۰ . شهر دیمترياس (Demetrias) را تأسیس کرد .

پس از توحید افغانستان دیمتریوس عنان عزمیت خود را بطرف هند معطوف نمود و پنجاب رافتح کرد . در اقصای شرقی پنجاب پس‌ازفتح شهرساگالا Sagala یاسیالکوت آن

شهررا بنام پدرخوداوتی دیمیا موسوم کرد .

بعضی ازجانشیان دیمتریوس در وسعت شهنشائی آریانا افزودند . مشهور ترین پادشاهان این سلسله عبارت از پانتالیون، اگاتوکلز وآپولودوت میباشند . آپولودوت فتوحات آریانا را درهندوستان تا خلیج کامبیا متدا داده سواحل کامبی رادرسال ۱٦۱ ق ، م فتح نمود . این دولت عبارت ازیك شهنشاهی بزرگی بوده که درسر تاسر آن شهزادگان وامرای زیادی درتحت ادارۂ حکومت مرکزی حکمفرمائی مینمودند ودرشهرهای مختلفه سکه‌زده میشد. دردورۂ سلطنت آپولودت، اوکراتیدس Eukratidés حکمفرمای ایالات شمالی وغربی با آپولودوت روابط خودرا قطع نمودوجنگ داخلی مشتعل شد . پس ازاین دولت یونان وباختری آریانا وامپراطوری آن به دودولت تقسیم میشود.

یکی دربلخ ودیگری در پنجاب . خاندان

اوکراتیدس . ؟ باختر، کابل ، هرات ، وگندهارا سلطنت می کردندو تاکسیلا پایتخت پنجاب غربی نیز در ناحیهٔ حکمفرمائی آنهاواقع بود . اوکراتیدی‌هادر ایالت باختر شهری بنام اوکراتیدی یا **Eukratidia** بنا کرده بودند .

آپولودور **Apollodore** مورخ یونانی مینوسد : « (اوکراتیدس) بین سیحون و چیلم برنود طائفه وپنجهزار (یایکهزار؟) شهر حکمفرمائی می کند » .

اوکراتیدس اولین بادشاه باختری است که عنوان شهنشائی بخود گرفته (راجه تی‌راجه).عائله‌سلطنتی آپولودت وجانیشانش در دولت جدید یونانی وافغانی پنجاب شرقی فرمان روائی داشتند ،

دولت باختر زود مضمحل گردید ؛ یعنی ایالات مفتوحه یکی بعد ازدیگری جدا شده می‌رفت . هنوز اوکراتیدس زنده بود که هرات را پارتها استیلا نمودند

وارا کوزی‌ازدست رفت . دروقت سلطنت هیلیو کلس Heliokles جانشین اوکراتیدس سیت ها باختر را تسخیر نمودند .

مرکزدولت باختر بکابل انتقال ونظر بوضعیت طبیعی کابل و حوالی آن سیت ها نتوانستند تادیری در بر انداختن آن دولت موفق گردند باوجود آنکه سیت ها بارها ازطرف باختر بهرات وقندهار حمله‌ور گردیده‌بودند . پادشاهان یونان وباختری بر کابل گندهارا وتکسیلا وحواشی پنجاب حکمفرمائی داشتند . نامهای زیادی‌ازین پادشاهان دردست است از آنجمله چندنفر راذکر می کنیم . انتی آلکیداس ، لیزیاس ، دیومید ، اپاندر فیلوکزینوس ، ارتی‌میدور ، پوکولاس وآرشیبیاس . خطرا ضمحلال دولت کابل از طرف جنوب بود . هنگامیکه سیت‌ها وپارتها درآغاز قرن اول میلادی تاکسیلارا اشغال کردند ، دولت کابل بخطر افتاد .

آخرین پادشاهان یونانی ـ کابلی هرمایوس از دست شهنشاه پارت گوندوفارنیز Gondopharnés در نیمهٔ اول قرن اول مسیحی خلع گردید.

سرنوشت جانشینان دیمتریوس درخشانتر بود تنها در هند حکمفرمائی داشته مانند دولت باختر مورد حملات همسایگان نبودند ولی دورهٔ حکمفرمائی شان کوتاه تر بود. جانشینان دیمتریوس در ساکالا اقامت داشته باوجود بعضی زدوخوردها باپادشاهان کابل بفتوحات شرقی پرداختند. آپولودت و مناندر Menandre مشهورترین شاهان این سلسله میباشند. همچنین ملکه اگاتوکلیا Agatokleia (زن مناندر) و پسر مناندر ستراتون (Straton) از جمله فرمان روایان مشهور این خاندان محسوب میگردند. حملهٔ سیتها و پارتها سلطنت یونان و باختری شرقی را در حوالی سال ۸۵ ق م برانداخت اما پنجاب غربی

ازدست سیت ها وپارتها قبل بران درسال ۷۲ ق م تسخیر شده بود .

در عهد یونانیان باختر مذهب ارباب انواع پرستی یونان در افغانستان انتشار یافت ، زبان یونانی باادبیات ، طب وفلسفه یونان ترویج یافت ، صنایع وحجاری یونانیان نیز معمول گردید .

مذهب زردشتی ، زبان ملی وخصائص مدنیت این مملکت برحضارة یونان تاثیر نموده کلتور مخصوصی ظهور نمود . باآشوکای کبیر وجانشینان او کیش بودائی نخست در افغانستان جنوبی وسپس در صفحات شمالی مملکت ترویج یافت وبر بقایای ثقافت ودیك وزردشتی خصائص مدنیت بودائی را علاوه نمود . بحدی که نوبهار بلخ معبد بزرگ زردشتی پرستشگاه بوداشد واکثر پادشاهان یونانی بمذهب بودا گرویدند .

از نقطه نظر صنائع نفیسه این دوره یکی از

ادوار مهم تاریخ فن در دنیا میباشد . این دوره زمان تولد فن گریکو بودیك است . فن گریکو بودیك نمایندهٔ اختلاط دو مدنیت شرقی و غربی میباشد . مدنیت گریکو بودیك از مدنیت ممالك همسایه ممتاز ومخصوص بافغانستان است . افغانستان این مدنیت را در هند و چین بسط داد . در دورهٔ یونانی زبان باختری افغانستان با زبان یونانی یکجا مستعمل بود . در اثر نفوذ بودائیت زبان وخط هندی نیز انتشار یافت . از نقطه نظر اقتصادی افغانستان آنوقت یکی ازمراکز مهمهٔ تجارت بین المللی محسوب میگردید . علاوه برپیدا وارداخلی وتمرکز سرمایه در افغانستان این مملکت بحیث چار راه تجارتی ، هند ، مصر ، شرق قریب ، اروپا و چین خیلی اهمیت داشت . ثروت افغانستان در آن عصر ازمسکوك طلای اوتی دم شاه باختر که خیلی بزرگ بود استنباط شده میتوانند . در عهد اوتی دم

مسکوکات نیکل باراول ازافغانستان دردنیاظاهرشد.

چند کلمه در تاریخ ممالك مجاور

تاریخ افغانستان را از مرگ سکندر تا نیمهٔ اول قرن اول مسیحی دیدیم. اما نسبت بواقعاتی که در هند وایران در طول این مدت بوقوع پیوسته است ذکری ننمودیم. چون واقعات مذکور ربط مستقیمی برتاریخ سیاسی افغانستان در آن عصردارد ومدتی نفوذ موریائی‌ها درافغانستان شرقی وجنوبی قایم بوده، لازم است ازان صبحت نمائیم.

در هند:

پس از مرگ سکندر چندرا گپتا بر خلاف یونانیان شوریده تخت وتاج سلطنت مگادارا استیلا نموده آخرین پادشاه دودمان نندا را از سلطنت برطرف کرده وسلسلهٔ موریا را اساس نهاد. پایتخت چندرا گپتا در پتالی پترا (PataliPutra) بود. امپراطوری موریا نخستین شهنشاهی هند است

چندرا گپتا درسال ۳۰۲ باسلوکوس نیکاتور مقابله نموده کابل، قندهار، گندهارا وهرات را ازدولت یونانی مجزی نمود وتمام هند جنوبی را پس از آن استیلا کرد. نیکانور با چندرا گپتا صلح نموده معاهده بست وسفرای این دو دولت بدربار شاهان یکدیگر تعیین شدند. سفیر یونانیان در پتالی پترا میگاستن بود که نگارشات او توضیحات تاریخی وقیمتدار این دوره را میدهد. تشکیلات دولت موریائی شبیه به تشکیلات مملکتی امروزه بود. پس از چندرا گپتا بندا سورا پسرش وپس از آن آشوکای کبیر نواسه‌اش بسلطنت رسیدند.

آشوکا یکی از بزرگترین پادشاهان قرون قدیمهٔ جهان میباشد. افتخاراتی که باو عائد است تنها از فتوحات وجهان کشائی‌های او نیست بلکه پادشاه فیلسوف وصلح خواه بوده است. آشوکا پس ازخونریزی‌ها وجنگهای زیاد آئین بودارا قبول

نمود ودر اخلاق او تحول و تغییر فوق‌العاده رخ داد. پس ازآن در تمامُ زندگانی خود برای صلح داخلی و صلح بین‌المللی این گوشهٔ آسیا و تعاون و تساند بشریت در تأسیس حیات اجتماعی بهتری کوشید.

آشوکا در افغانستان بودیزم راداخل کرد که تاسالیان دراز باقی‌ماند. پس ازمرگ آشوکا جانشینان او سزاوار شهنشاهی بزرگش نبودند وضعف واضمحلال در پیکر دولت موریا راه یافت تااینکه دولت موریا در سال ۱۸۵ ق م از دست خانواده سلطنتی سونگه ها منقرض شد. نخستین ضربهٔ که بدولت موریائی پس ازمرگ آشوکا راه یافت از طرف حکومت باختر بود. افغانها موریائی هارا نیز مانند استیلا کنندگان دیگر دیری درکشور خود نگذاشتند وبطوریکه در فصل سابق دیدیم دولت باختر در توحید و استقلال

افغانستان بزودی کامیاب گردید .

د ــ در ایران .

در آغاز فصلی که مربوط بدورهٔ دولت باختر بود ذکر نمودیم که پارتها مقارن تأسیس دولت باختری در ایران دولت پارت را تشکیل کردند . دولت پارت نفوذ یونانیان را از ایران سلب نموده مدنیت دیگری را بظهور آورد . پارتهارا ایرانیها نظر بزبان اخلاق‌وعادات ومذهب بیگانه‌محسوب داشته‌تسلط شانرا فرمانروائی خارجی در ایران میدانستند . طوریکه معلوم است پارتها از آرین‌های افغانستان وسر سلسلهٔ دودمان سلطنتی پارت از بلخ بوده است . مدنیت دورهٔ پارت‌عبارت ازمدنیتی است که ازحضاره افغانی ویونانی مرکب بوده . ایرانیها می گویند که پارتها مردمان دلاور ویغما گری بوده‌اند اخلاق وعادات شان خشن بود . شایدعلت‌این نسبتی که‌به‌پارتهاداده میشودحس‌بدبینی

اهالی ایران به‌نسبت پارتها باشد. زیرا از تاریخهای اروپائی ویونانی معلوم میشود که ارسطو کراسی دولت پارت اشخاص لطیف و نازك بار آورده ودر دربارشان ادبیات‌وعلوم یونانی معمول بود. مذهب پارتها عبارت از آمیزش عقاید زردشتی ومعتقدات محلی و اساطیر یونانی بوده است. پارتها بجنگ عشق مفرطی داشتند وخیلی سوار کار بودند. در وقت جنگ خود وزره می پوشیدند ودر تیراندازی ماهر بودند. در سال ۲۵۰ ق م ارساس بلخی (اشك) دولت پارت را تشکیل داد که تا بسال ۲۲٤ ق م ادامه یافت. پارتها پس از استیلای ارمنستان وفتح سوریه ازطرف رومی ها، بارومی‌ها تصادم نمودند کراسیس وانتوان از دست پارتها شکست یافتند. اما اگوست آنها را مغلوب ساخت. رومی ها نظر باقتدار وقوت خود میخواستند خود شان از بین پارتها پادشائی انتخاب نمایند. اما پادشاهانیکه

ازطرف امپرا طوری روم انتخاب میشد دیری دوام نمی کردند ودر اثر انقلاب ازبین میرفتند . دولت پارت در ایران نظر بفشار روم وزد و خورد های داخلی روز بروز ضعیف شده میرفت تا اینکه در سال ۲۲٤ اردشیر ساسانی ارتبان رابع آخرین پادشاه پارت را کشته دولت آنهارا منقرض نمود ودولت ساسانی تشکیل شد .

فصل ششم

سیت ها و پارتها

دولت باختر چون سدی بود که آرین های شمالی را از حملات به ایالات جنوبی مانع می آمد درسال ۱٤۰ ق م سیت‌های کوچی شمالی برپادشاهان باختر غالب آمدند وعنان عزیمت خود را بطرف غرب معطوف کردند. درغرب به‌پارتها برخوردند. سیت ها اگرچه همه‌سیت بودند اما به‌عشائر و قبائل مختلفه تقسیم میشدند.

مشهور ترین شان طائفه ایست که باختر را ازپاد شاهان یونانی باختری گرفت. پارتها بمقابله سیت‌ها پرداختند ویك قسمت‌ایالت باختررا ازدولت آنها منفصل نمودند. جنگ بین سیت ها وپارت ها بار بار بوقوع پیوسته یکبار سیت‌ها فراورتس پادشاه پارت را کشتند.

فرهاد دوم در سال ۱۲۸ وار تبان در سال ۱۲۳ از دست سیتها کشته شدند. مهر داد ثانی انتقام اجداد خود را ازسیت‌ها کشیده دولت پارت را قوی ومستحکم ساخت. در دورهٔ این جنگها یك قسمت از سیت‌ها بطرف جنوب رفتند ودر سیستان رسیدند. در آنجا بااقوام خود که دراوائل مهاجرت آریائی آمده بودند برخوردند ومتحد شدند. سیت های که قبلاً در سکاستیانا بودند در تحت ادارهٔ محلی واطاعت پارتها بسر می بردند. مهر داد ثانی پس ازفتح خود حاکمیت دولت پارت رابر حکومات محلی درانگیانا و اراکوزیا قائم نموده بود. نفوذ پارت‌ها تازمانیکه مهرداددرقید حیات بودقائم ماند.

درین وقت بین سکاستیانیهای افغانستان واقارب شان پارتها آمیزش بوقوع پیوست ودولت پارت سیستانی تشکیل شد که درزمان مهر دادثانی ازپارتهای غربی اطاعت می کردند ولی بعد ازان مستقل شدند این پارتها وسیت ها هند وستانرافتح نمودند.

دولت پارتها وسیتها هندواوسیلهٔ قوت وثروت خودپنداشته درزمان مهرداداول بران حمله نمودند واقلاً گند ها را وسندرا تسخیر کردند ودر آنجا ساتراب ها مقرر نمودند .

موگا حاکم سیت از ضعف واضمحلال دولت پارت غربی استفاده نموده خود را شهنشاه نامید ۱۲۰ ق م ، وبرپنجاب غربی حاکمیت یافت .

درا را کوزی وسیستان وونون Vonon پرنسی که بپارتهای افغانستان تعلق داشت اعلان سلطنت نمود .

درتکسیلاو درمثورا Mathora ساتراپهای حکومت کرده اند که نام شان سیستانی بوده است مهرداد ثانی (۱۲۳ ـ ۸۸ ق م) یك حصهٔ مملکت وونون Vonon را استیلا نموده برپنجاب تسلط یافت .

آزس Azes حکمدارا را را کوزیا از طرف

مهرداد حاکم تاکسیلا مقرر شده جا نشین موگا گردید (۹۰ ق م) و پنجاه سال بران سامان حکمرانی داشت پس از آزس خواهرزاده اش ازی لیزس Azilices ونواسه اش آزس ثانی سلطنت کردند.

گوندو فار نیز جا نشین آزس ثانی گردید (۲۰ م) وسند وارا کوزیا را از دست پارتهای غربی فتح نمود، وعنوان شهنشاهی گرفت.

گوندو فار نیز درسال ۶۰ م وفات کرد. پس از مرگش برادرزاده اش ابگازس درپنجاب حکومت کرد. درارا کوزیاوسند اورتاگنس (Orthagnes) و پاکورس (Pâkores) سلطنت داشتند.

مطالعات اخیره معلوم نموده که پارتهای فاتح هند عموماً سیت ها وپارتهای افغانستان بوده اند

وبزودی دولـت سیت وپارت اریـانـا بـر دولت پارت غربی غالب گردیده چنانچه مدتی عنوان شهنشاهی متعلق به سیت ها وپارتهای افغانستان بوده وپادشاهان پارت غربی این عنوان را ترك نموده بودند . دورهٔ سیت وپارت درافغانستان هنوز خیلی پیچیده ، ومحتاج به تحقیقات مزید می باشد . زیرا امرای محلی نیز سکه می زدند وهرکدام شان عنوانی را که می پسندیدند اختیار می کردند . بار هاشده است که دونفر مشترکاً دریك ناحیه سلطنت می کرده اند ودریك سکه اسم دونفر ذکر میشود وهمچنین گاه گاه یکی ازامرای محلی که دریك ایالت حکومت مینموده با یالت دیگر تبدیل شده است . خلاصه برای مورخین همهٔ این خصوصیات مشکلات بیشماری را تولید مینماید .

دولت سیت وپارت مانند دولت باختر و حکومت سکندر سیستم ساتراپ هارا اختیار نموده بود .

بعضی ازین ساتراپ‌ها معروف است مانند ساتراپ کاپیسا پسر ساتراپ گرانافارا یا جیهونی کا پسر منی گولا وغیره .

بزرگترین پادشاه این دوره در افغانستان گوندو فار نیز است . گوندو فار نیز نفوذ ار یانا را بر پنجاب شرقی وایران امروز قائم نموده بود بعضی از مورخین می گویند که درعصر گوندو فارنیز یکی از حواریون حضرت مسیح سن توماس جهت تبلیغ دین عیسوی در دربار گوندو فار نیز آمده بود وافغانستان وهندراسیاحت نموده درهند بشهادت رسیده‌است . راجع بسفرسنت توماس درکتب تاریخی ومذهبی مسیحیون نگارشاتی موجود است .

در درزهٔ سیت ها وپارتهای افغانستان روابط تجارتی بین افغانستان وممالك بحر رومی قائم بوده چنانچه پلین Pline و پریپل Periple راه بحری آنوقت را توضیح میدهند

کشتی های که از بحر روم سفر می کردند پس از پیمودن بحیره احمر به دماغه سیاگروس Syagrus عربستان می رسیدند و از آنجا بعد از پیمودن بحر عمان بمصب رود اتک و بنادر (پاتالا) یا (بار باریکون) مواصلت می نمودند. کشتیهای بزرگ در بنادر موصوف می ایستادند، ولی مال تجارت بذریعهٔ کشتی های خوردتر از راه دریای اتک به منا گر Minnagar که مرکز سیت و پارتهای این قسمت بود برده میشد. ممکن بود که کشتی ها تا مصب دریای میرفاداهم مواصلت می نمودند. از ینجا به باختریك راه تجارتی بود که اموال را ذریعهٔ کاروان حمل می کردند.

دورهٔ حکمرانی سیت ها و پارتها در افغانستان و صفحات شرقی این مملکت تا تأسیس سلطنت کوشانی ادامه یافت و بالاخره از دست کوشانی ها سلطنت سیت ها و پارتها در افغانستان و پنجاب منقرض گردید.

آخرین امرای محلی سیت‌ها وپارتها در مسو را (Mathura) بودند که از کوشانیها اطاعت می کردند .

یکدسته سیت ها وپارتها بیشتر بطرف جنوب شرق نقل نموده‌در اوجین سلطنتی را بنانهادند که تقریباً تا حوالی سال ۳۹۵ میلادی برقرار بوده و ازدست پادشاهان گوپتا منقرض گردید .

فصل هفتم

کوشانی ها

کوشانیها عبارت از خاندان سلطنتی می باشند که از حوالی ۵۰ ق.م تا نهایت قرن ۵ میلادی یعنی بیش از پنج قرن در آریانا یا افغانستان سلطنت کرده اند و طوریکه خواهیم دید قسمت بزرگی از ممالك مجاور را در سلطنت خود ضمیمه ساختند.

کوشانیها متعلق بطائفه تخاری هستند که بنابر مهاجرت یوئه‌چی‌ها کسب قوت نموده سلطنت مقتدری را بعرصه ظهور آوردند. یوئه چی‌ها از آریانیهای شرقی میباشند که هنگام مهاجرت وجنبش بزرگ آریانیها برعکس برادران خود بطرف شرق هجرت کردند و در بین توئن هوانگ و کی لین رحل اقامت افگندند، یعنی درحوالی حوزهٔ رودایلی وطارم.

یوئه‌چی هارا سیتی هم میخوانند. در مجاورت

این طائفه یك قوم دیگر بنام هی وانگ نوها زندگانی میکردند . یوئه چی ها باهیوانگ نوها که اغلباً ازعرق اصفر بودند عداوت زیادی داشتند ودربین این دوطائفه جنگ های متمادی وزدوخورد های لاینقطع وجود داشت . بنا بر کثرت طوائف ومردمانیکه به نژاد زرد تعلق داشتند یوئه‌چی‌ها مجبور گردیده مملکت را ترك نمودندودربین جیحون وسیحون اقامت گزیدند . چون پیش از ورود اینها درین قسمت سیت ها زندگانی می کردند آنها را بطرف جنوب راندند . چنانچه در فصل گذشته دیدیم . دروقتیکه یوچی‌ها دراراضی بین سیحون و جیحون اقامت داشتند ووتی Wooti امپراطور چین سفیری بنام چانك کین به‌نزد یوئه چی ها فرستاد وازآنها خواهش کمك برعلیه دشمنان دیرین شان هیوانگ نوها نمود (۱۳۸ ق‌م) . سفیر مذکور تنها در نزد یوئه چی ها مأمور نبود بلکه در نزد

تاهیاأئیها یاسا کنین تخارستان وبعضی قسمت هـای
شمالی این مملکت نیز مأمور بود . در آن وقت تاهیا
متمدن وباشندگان آن از تخاری های افغانی بودند .
سفیر امپراطور چین بعد از ده سال در نزد یوئه چی
هاو تاهیائی ها رسیدولی کامیاب نگردید. سفیر موصوف
اولین نماینده چین در افغانستان محسوب میگردد
و توضیحاتیکه درسفرنامهٔ خود داده است پر توی بر
تاریخ آنوقتهٔ افغانستان می اندازد . چا نك کین
تخارستان را تاهیا ومرکز آنرا لان شی میخوا ند
که موقعیت آن در بدخشان امروز بوده است .
سوماتسین یکی از مورخین چین مینویسد که
تاهیا یك مملکت متمدن و قوم آن تجـارت پیشه
و تعداد شان خیلی زیاد وبیك ملیون نفرمی رسد .
. حکمداری درمیان خود ندارند ، بلکه هرشهر
دارای رئیس مخصوص می باشد . مرکز مهم شان
لان شی است .

قراریکه معلوم میشود تاسال ۱۲۵ ق م هنوز یوئه چی ها در سواحل شمالی دریای آمویه زندگانی می کردند. بعد ازین وقت بین یوئه‌چی ها وتخاری ها مراوده باز گردیده یوئه چی ها بهجرت درتخارستان شروع کردند. تاهیا باوجود مدنیت خود از نقطه نظر عسکری آنقدر قوی نبود بنابران یوئه چی‌ها بآسانی توانستند درتاهیا آمده اقامت اختیارنمایند. بنابرقرابت ویگانی نژادی وقومی بین آنها وتخاری‌ها مجادلهٔ بوقوع نه پیوست بلکه بهم مختلط گردیدند. یوئه‌چی‌ها از مدنیت تخاری ها وتخاری ها از سلحشوری یوئه چی ها استفاده نمودند. درآن وقت تاهیابه پنج ایالت تقسیم میشد که عبارت از واخان، بدخشان، نورستان، پروان ونومی (بغلان) بود.

اگرچه بعضی از مورخین چین اسم کابل را نیز درجملهٔ ایالات تاهیا ذکر می‌نمایند اما کابل

درآن وقت تحت اثرامرای محلی تخاری ویوئه چی نبود . باختر زود تر از کابل در تحت اقتدار تخاری‌ها قرار گرفت یعنی بعدازاتحادوامتزاج با تخاری ها یوئه چی ها توانستند باختر را درحیطه تصرف خود داخل کنند .

منابع هندی برخلاف منابع چینی یوئه چی ها را اصلاً تخاری می خوانند وبعضی از مستشرقین اروپائی نیز بهمین عقیده می باشند .

بهر حال اگر یوئه چی ها بقول چینائیان از آریائیها شرقی و سنگ کیانگ هم باشند پس از مدتی مخالطت و موانست تمام بین اینها وبرادران تخاری‌شان صورت گرفته بود . اکثر مورخین باین‌عقیده اند که‌خاندان کوشانی یا سلاله پادشاهان یوئه چی اصلاً تخاری بودند .

هنگامیکه شالوده شنهشاهی کوشانی ریخته میشد یوئه چی‌ها دربین تخاری ها حل گردیده از نقطه

نظر زبان ، لباس ، عرف و عادات از باشندگان بومی امتیازی نداشتند .

ازمنابع چینی معلوم میشود که دولت کوشانی صد سال پس از ورود یوئه چی ها در تاهیا بمیان آمد . یعنی یکی ازامرای محلی که موسوم به کوزولو بودپنج ایالت دیگررا درتحت تصرف خود آورده دولت کوشانی رابنانهاد . کوزولو یا کدفیسس عنوان شاهی گرفته اسم سلطنتش را کوشان یابقول چینی ها کوئی شوانگ گذاشت . کوشانیها در تحت قیادت کوزولو بتوحید افغانستان موفق گردیدند . کوزولو بطرف غرب خاك افغانستان را تاسرحد دولت پارت توسعه داد . کابل کاپیسا و گندهارا رافتح نمود وسپس باپوتاها که درحوالی غزنی بودند نیز مقابله نموده مملکت شانرا درحیطه تصرف خود در آورد .

پوتاها عبارت ازپختون ها می باشند . بطوریکه درفصل گذشته دیدیم هنگامیکه کوشانیها درشمال

آریانا بنای شهنشاهی کوشانی افغانستان را میگذاشتند کابل کاپیسا ارا کوزی و سواحل دریای اندس بدست سیت ها و پارت ها بود . کوزو لو کد فیسس کابل را از دست گندو فارینز گرفت . از بعضی سکوکات معلوم میشود که هنوز آثار یونانیهای کابل در آن عصر موجود بوده . ازین میتوان نتیجه گرفت که از تسلط سیت‌ها و پارت‌ها بردولت یونانی کابل مدت زیادی سپری نگردیده بود که کوشانیها ایالات جنوب هند وکوه را از دست گندوفارنز گرفتند . از کتیبه‌هاوسکه‌های که‌در دست است معلوم میشود که کوشانیها از نقطهٔ نظر ساختمان بدنی و لباس به‌چینائیها وهندی‌ها ، مشابهت ندارند بلکه عیناً چهره و لباس آنها مانند آریائی های آریانا ومخصوصاً اهالی شمال این مملکت میباشد . حتی لباس های کوشانی ها را تا امروز اهالی افغانستان می پوشند .

زبان کوشانیها عبارت اززبان آریائی وبقول اروپائی ها یکی از لهجات آریانه شرقیست بعضی ها این زبان را تخاری وعدهٔ ختنی می‌نامند گفته میتوانیم که زبان کوشانیها زبان تخارستان آنوقت بوده. رسم الخط دورهٔ کوه شانی رسم الخط خروشتی است و درمسکوکات پادشاهان کوشان خط خروشتی مرادف رسم الخط یونانی دیده میشود.

دورهٔ سلطنت کوشانیها درخشان ترین دورهٔ مدنیت افغانی در اعصار قبل از اسلام می باشد. درین دوره دین، فلسفه، حکمت، ادبیات، صنائع نفیسه معماری وصنعت ترقی شایانی نموده دربار پادشاهان کوشانی مخصوصاً دربار کنشکای کبیر ماننددربار غزنویان بعد ازاسلام استانه علم وادب بوده کنشکا برای بدست آوردن یکنفر نویسنده و ادیب باشاه مگادا جنگ کرد ودر قصر اوعلمای

بزرگ باشاه بسر می‌بردند.

دورهٔ کوشانی بدو عصر تقسیم میشود:

۱ــ کوشانیهای بزرگ.

۲ــ کوشانیهای کوچك.

تنهاهجوم و ترکتاز هیاطله این دو دوره را از هم جدا میکند.

دورهٔ کوشانی های بزرگ بدو دورهٔ فرعی تقسیم میشود:

۱ــ دوره سلطنت خاندان کوزولو.

۲ــ دوره خاندان کنشکا.

دوره کوشانی‌های کوچك نیز به‌دوقسمت فرعی تقسیم می‌شود: (۱) شاخه باختری (۲) شاخه کابلی کوشانیهای بزرگ.

دوره اول ــ خاندان کدفیسس:

کوزولو کد فیسس اول: بطوری که دیدیم کوزولو یکی از امرای پنجگانــه تاهیا است که‌چهار

ایالت دیگر را در تصرف خود آورده دولت کوشانی را تأسیس نمود . پس از تصرف باختر کابل و قندهار را فتح نموده بر پارتیا هجوم برد . مملکت کد فیسس از سرحد پارت تا اندس انبساط داشت و ایالت تاریخی باختر نیز شامل آن بود . کزولو در جنوب هندوکش سلطهٔ سیت ها و پارتها را با آخرین نفوذ یونانیان بر انداخت کدفیسس شخص متدین بود وتقریباً ۸۰ سال عمر کرد و در سال ۷۸ م وفات نمود . از سکه های کد فیسس معلوم میشود که روابطی در آن وقت بین آریانا وروم موجود بوده کد فیسس مسکوکات خود را از مسکوکات رومی تقلید نموده است .

ویما کدفیسس : ویما کدفیسس یا کد فیسس ثانی پسر کوزولو بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست وبرماورای اندس حمله برد . وهند را تا نزدیکی های گنگا فتح کرد وبرای ادارهٔ مقبوضات هندی حکام

مقرر نمود . بعد ازین دوره اسم یوچی متروك گردیده تنها نام کوشان و کوشانی بنظر می رسد . مورخین چینی هنگامیکه از کوشانیان صحبت میکنند نام یوئه چی را استعمال میکنند ولی در سائر صفحات مشرق زمین تنها اسم کوشانی استعمال میشود. ویما کدفیسس پنجاب دوآب واو درا بقلمرو افغانستان افزود . ویما کدفیسس از ۷۸ تا ۱۱۰ میلادی حکمفرمائی نمود وتا عمر ۸۰ حیات داشت. کدفیسس ثانی عناوین با شکوه را برای خود استعمال میکرد ومانند پادشاهان چینی خود را پسر آسمان میخواند . ازمسکوکات کدفیسس معلوم میشود که شکوه دربارهای روم وهند نیز دردربار او تأثیر نموده بود .

جنگ آریانا وچین

در ربع اخیر قرن اول میلادی قشون چینائی در تحت ادارهٔ جنرال پان چاو بطرف بلاد غربی

آمده علاوه بر ترکستان شرقی بعضی مناطق دیگری را که بشمال سرحدات آریانا واقع بود تسخیر کرد. کدفیسس از مدتی مراقب سیاست جهان گیری چین بود. وآمادگی می‌نمود که مبادا سپاه چین سرحدات آریانا را تجاوز نماید. برای جلوگیری ازحملهٔ چین علاوه‌بر آمادگی‌های حربی ازدواج دختر امپراطور چین را خواهش کرد وایلچی بدربار چین فرستاد. ژنرال پان چاو ایلچی شاه آریانا را با توهین زیاد برگردانیده درخواست اورا اهانت بزرگی بدودمان شهنشاهی چین محسوب داشت. کدفیسس ثانی ازین پیش آمد خشمگین گردیده قشونی را که مرکب از ۷۰ هزار سوار بود امر داد که از راه دره های پامیر بخاك چین حمله نماید. متأسفانه سرزمین کوهستانی پامیر وسرمای شدید آن با چینائیها همدست گردیده عساکر آریانا منهزم

گردید . کدفیسس مجبور گردید که تا مدتی مبلغی‌را برسم باج وخساره جنگ بپادشاهان چین بپردازد .

آریانا وروم : اگرچه روابط کدفیسس بطرف شرق با پادشاهان چین خوب نبود ولی باورومی‌ها کدفیسس‌ثانی روابط سیاسی واقتصادی‌را برقرار نموده بود سفیر آریانا درآن وقت بدربار تراژان‌امپراطورروم حضور داشت .

روابط تجارتی آریانا با رومی ها خیلی زیاد بود وازتمام قسمت امپراطوری کوشان مال‌التجارهٔ زیادی بروم فرستاده میشد . علاوه بر راه بحری که در فصل پارتها ذکر نمودیم راه تجارتی دیگر از وادی کابل وباختر بطرف غرب امتداد یافته بود . رومی‌ها قرار گفتهٔ پلین مورخ مشهور مبالغ گزافی‌را برای بدست آوردن امتعهٔ شهنشاهی کوشان صرف میکردند . علاوه بران

پارچه های ابریشمی که از چین بباختر می آمد بروم فرستاده میشد . آریانیها در بدل امتعۀ آریانا و مقبوضات هندی خود پول طلا میگرفتند . از آنجاست که مسکوکات طلائی در عصر کدفیسس ثانی خیلی زیاد شده ومسکوکات رومی نیز در آن عصر بافغانستان مروج بود .

دورۀ دوم ، سلطنت خاندان کنشکا

پس از کدفیسس دوم سلطنت خاندان کوزولو منقرض گردید و ده سال گذشت تا اینکه کنشکا دوباره شهنشاهی کوشانی را رونق بخشید . علت این وقفه پوره معلوم نیست ازمسکوکاتی که بدست آمده است معلوم میشود که شخصی بنام منجی کبیر درین مملکت حکمفرمائی داشته . آیا این شخص کوشانی است یاپارتی و یا ازقوم دیگری مورخین هنوز بحل این مسئله موفق نگردیده اند . بعضی می پندارند که منجی کبیر یا بعبارت دیگر این

پادشاه مجهول ازبقایای دودمان سیت وپارت میباشد . وبرخی گمان میکنند که از امرای محلی است . بهرحال درین باره نه پیچیده بقسمت دوم دورهٔ اول کوشانی ها بر میگردیم :

کنشکا وخاندان او (حوالی ۱۲۰ میلادی)

کنشکا کوشانی و نظر بشباهتی که با کدفیسس اول وثانی دارد معلوم میشود که از خاندان سلطنت بوده است .

کنشکا بزرگترین امپراطور خانوادهٔ خود ودولت کوشانی افغانستان میباشد . به نسبت کنشکا مانند آشوکا امپراطور بزرگ موریا روایات زیاد نقل میکنند .

وسعت امپراطوری کنشکا : امپراطوری کنشکا علاوه برآریانا یا افغانستان امروزی در هند تمام مناطق شمال غربی را تا سواحل گنگا و در ترکستان چین تا حوزهٔ رود طارم در بر میگرفت

هیوان تسانگ زوارچینی هنگامیکه در کاپیسا رسید وراجع بدورهٔ حکمفرمائی کنشکا معلومات گرفت در سفرنامهٔ خود نگاشت که کنشکا خودش در گندهارا سلطنت میکرد وقوای او در ممالك مجاور و نفوذش درمناطق دور دست انبساط داشت. قراریکه امروز ثابت گردیده امپراطوری کوشانی در عهد این تاجدار بزرگ درهند تا کنارهٔ گنگا و در ترکستان چین تا حوزهٔ رود طارم وسعت داشته است.

کنشکا کشمیررا در اوائل سلطنت خود فتح نمود. وشهری بنام کنشکا پورا در آنجا اعمار کرد که امروز موسوم به کنش پور وعبارت از قریهٔ کوچکی است. پتالی پوترا که سالها مرکز دولت موریائی در هند بود بدست کنشکا تسخیر گردید و یکی از شهر های بزرگ امپراطوری کوشانی در هند محسوب میشد.

جنگ باپارت : کنشکا برای توسعهٔ شهنشاهی آریانا بطرف غرب نیز فتوحات نموده و با یکی از شاهان پارت فارس مصاف داد . در نتیجه پاد شاه پارت مغلوب گردید و نفوذ آریانا در ایران قائم شد .

فتوحات کنشکا در آسیای علیا :— پس از آنکه کنشکا امپراطوزی خود را درهند وایران انبساط داد بفکر استیلای ترکستان شرقی نیز افتاد . علت مهم این جنگ ... انتقام خواهی کنشکا از امپراطوری چین ...

کنشکا میخواست ضربهٔ مدهشی بپاد شاهان چین حواله نموده ثابت نماید که آریانا همیشه مغلوب همسایگان خود نمیشود . کنشکا میدانست که کدفیسس ثانی درسوق الجیشی خود از راه پامیر خبط بزرگی کرده ، (۷۰) هزارعسکر دلاور این مملکت را طعمهٔ فنا نموده بود . پس برای اینکه این سهو دوباره تکرار نشود علاوه بر راه پامیر

از دره های همالیا عساکر آریانا را بترکستان چین سوق داد . وپس از مجادله شدیدی ایالات ختن وکاشغر و یارقند را بتصرف خویش در آورد وچینائیان‌را باجگذار آریانا قرارداد . حکمداران چینی که در نواحی مفتوحه سلطنت داشتند علاوه بر پرداختن باج فراوان یرغه مل های خود را بدربار کنشکا فرستادند . در زمرهٔ یرغه مل های چینی یکی از شهزادگان چینائی کاشغر بود . یرغه ملهای مذکور تابستان را درجوارشهر بزرگ کاپیسا و بهار را درگندهارا وزمستان را درپشاور بسر می بردند . این جنگ انتقامی بود که ازچینائیها نسبت غلبه آنها بر آریانا در عهد کدفیسس ثانی گرفته شد .

کنشکا ودین بودائی : بطوریکه پیشتر دیدیم دین بودائی با فتوحات آشوکا امپراطور موریائی ومساعی آن پادشاه در گندهارا ، نگارا ها را

(هده وجلال آباد) و لمپا کا (لغمان)، تگاب ونجراب و کابل منتشر گردید. در عصر یونانی دین بودائی از جنوب هندوکوه بشمال آن سرایت کرد و در باختر قائم شد در دورهٔ دولت باختر علاوه برارباب انواع یونانی وبومی بودا، شیوا، متریا پرستش میشدند. درعصر دولت سیت وپارت نیز روز بروز کیش بودائی در افغانستان تعمیم می پذیرفت بعضی از کوشانی ها نیز بدین بودائی گرویده بودند. اگرچه تا امروز مذهب پادشاهان کوشانی قبل از کنشکا پوره معلوم نیست که آیا معتقد کیش بودا بودند یا مذهب بومی؛ اما میتوان گفت که عروج مذهب بودائی در عصر کنشکا صورت گرفته است زیرا درین دوره معابد با شکوه و هیکل های بزرگ در آریانا ومقبوضات آن تعمیر شده است و مخصوصاً درین دور افغانستان بودیزم را از هند گرفته

بترکستان شرقی وچین مرکزی میسپارد واز آنجا باقصای شرق انتشار می یابد بت های بامیان که یکی از بزرگترین شاهکارهای دوره قدیمهٔ عالم است درین عصر ساخته شده . ازسکه‌ها وآثاری که کاوش شده معلوم میشود که درین وقت علاوه بر کیش بودائی اساطیر یونانی، مذهب زردشتی و باختری دوش بدوش پیش می رفتند .

بعقیده سمت (V. A. Smith) در عصر کوشانی طریقهٔ تازهٔ در آئین بودا بمیان آمد که آنرا مهایانا Mahayana یا راه بزرگ می نامند . بودا در اوائل کیش بودائی بحیث یکنفر بشر ومعلم ورهبر محسوب میگردید . چون کیش بودائی در افغانستان آمد ودر پنجاب ارباب و انواع پرستی شیوع داشت بودا را نیز جنبهٔ الوهیت بخشیدند و تصور کردند که از بشر بلند تر بوده . اکثراً عقیده دارند که خود کنشکا بمذهب

بودائی گرویده بودوبایستی درآخرعمرخود مذهب بودائی‌را قبول نموده باشد .

پسران کنشکا : بعد از کنشکا اسما ی چـند شاهی از دود مان او بنظر می رسد بنا م واسیشکا وهوو شکا و کنشکای ثانی . دربارهٔ اینکه آیا این شهزاده گان دریك آن سلطنت کرده اند ویا یکی در پی دیگر هنوز اطلا عات کافی در دست نیست . اماچیزیکه معـلوم است اینست که اغلبـاً واسیشکا وهو ویشکا پسران کنشکا ی کبیر و کنشکا ی ثانی پسرواسیشکامیباشد . عقیده دازند که پس از کنشکا و اسیشکا وبعد از او کنشکای‌ثا نی سلطنت کرده وهوو شکا از طرف پدر نا ئب السلطنه مقبوضـا ت هندی بوده است .

ممکن استهوو شکا نیزبعد ازمرگ پدرش درسلطنت خود مستقل شده باشد .

واسشکا یکی از پسران کنشکای کبیر است که

زمانی درماتهورا نائب السلطنه بوده وبعد از فوت پدر جانشین او گردیده است .

کنشکای دوم : کنشکای دوم پسر واسشکا است عنوان خودرا مهاراجه وراجه تی راجه یاشهنشاه قرار داده بود گاه گاه عنوان های پسر آسمان وکیزا را رانیز که ازعناوین تاجداران چین وروم است اختیار نموده است . چون این پادشاه باممالك مجاور آشنائی زیادی داشته لهذاعناوین دربار های هندی وچینی ورومی را اختیار می کرده .

هووشکا : هووشکابرادرواسشکا وپسر کنشکای کبیر است . هنگام جنگ کشمیر قوماندانی قوای آریانا باوتعلق داشت . در حوالی سال ۱۳۳ در ولایات شرقی حکمفرمائی داشته وتا سال ۱۴۰ عنوان نائب السلطنه رادارا بوده . برخی میگویند پس از آن درقسمت های شرقی مستقل گردیده و پادشاه شده وزمانی هم درافغانستان شرقی حاکمیت یافته

هووشکا مانند پدر خود کنشکا در انبساط دیانت بودائی شوق مفرطی داشت .

واسوداوا (۱۸۲ ـ ۲۲۰ م) پس ازهوشکا واسوداوا به‌سلطنت سیده‌ودرقسمت شرقی مقبوضات دولت کوشانی حکمرانی داشته است . در عصر او مقبوضات هندی از آریانا جدا گردیده . گمان میکنند اسم واسوداوا واسشکا بوده . ولی درمحیط هندی تحریف یافته وواسو داوا گردیده .

دوره دوم ، کوشانی های کوچك

در ربع اخیر قرن دوم مسیحی درسالهای اخیر سلطنت طولانی واسو داوا امپرا طوری بزرگ کوشانی افغانستان روبه‌انحطاط گذاشت. امرای محلی بآرزوی حصول تاج وتخت علم‌عصیان برافراشتند . واسو داوا چون در هند حکومت می کرد ومحیط هندی براو حکمفرمائی داشت نمیتوانست تسلط خودرا در کوه پایه های افغانستان که امرای آن

خود را بیشتر کوشانی میدا نستند قائم نماید .

علاوه بران وسعت شهنشاهی کوشانی تا اندازهٔ رسیده بود که تنها مانند کنشکا یك شخص مقتدری میتوانست آنرا اداره نماید . درغرب دولت ساسانی بااردشیر بابکان تأسیس یافت وقوای مادی ومعنوی ایران را گرد آورد . دولت ساسانی با نیروی جوان تری عرض اندام نموده بعوض دولت پارت حاکم ایران شد و خطری بامپراطوری کوشانی آریانا تولید نمود . در شمال هیاطله عرض وجود نموده خطر ترکتازی آنها بظهور پیوست . ودرشرق دولت گپتاها بمیان آمد . با این عوامل خارجی واختلافات محلی امپراطوری بزرگ کوشانی ازهم پاشید وبعوض کوشانیهای بزرگ کوشانیهای کوچك درشمال وجنوب هندو کوه سلطنت نمودند . دولت شمالی در باختر ودولت جنوبی در کابلستان بود . ساسانی ها بر قسمت های غربی افغانستان یعنی

سیستان، خراسان، مارگیانا وقسمت های جنوبی خوارزم تاختند و دولت کیداری یا کوشانی های شمالی را مجبور بمقابله نمودند. ساسانیها درین اقدام خود نه تنها بقایای دولت کوشانی را از ایالات باختر برداشتند بلکه اشتباه بزرگتی کردند یعنی دروازه فترحات را برروی هیاتله باز نمودند و خویشتن را نیز مورد تهاجم ایشان قرار دادند. دربد و امر پادشاهان ساسانی باین مطلب پی برده بودند که کیداری های بلخ سدیست درمقابل هیاتله وباید آنهارا ازبین نبرند، بنابران روابط نزدیکی بین آنها و کیداری ها وجود داشت.

پادشاه دولت کوچك کوشانی باختر کیدارا بود پس ازو پسرش گنکاش بسلطنت رسیداین دوشخص از بزرگترین پادشاهان کوشانی محسوب میشوند زیرا باوجود قلت وسائل درمدت هشتاد سال سلطنت را مدافعه می کردند. دراثر مقاومت مردانه این

دو پادشاه واهل باختر هیاتله باوجود فشار های پی
در پی فقط در حوالی ۴۲۵ بایالت باختر دست یافتند.
در موقعیکه هیاتله هنوز به حملات خود نپرداخته بودند
فیروزشاه ساسانی از دولت کیداری باختر مطالبه خراج
نمود . کیداری ها باوجود خطر هیاطله باین مطلب
تن در ندادند واز آزادی خود مدافعه کردند
ودربین آنها وساسانیها آتش جنگ در گرفت . در
موقعیکه تهاجمات هیاطله آغاز نمود پادشاه سالخورده
کیداری با پسرش بطرف جنوب هندو کوه عزیمت
کرد ودراه با ایرانیها مقابله نموده در کابل با
کوشانیهای کابل پیوست. حکومت کوشانیهای کابل
دومین حکومت کوشانیهای کوچك است . قلمرو آنها
کابل ، کاپسیا وبامیان را دربرمی گرفت . متأسفانه
نام وتفصیلات شاهان کوشانی کابل پوره معلوم
نیست . نباید فراموش کرد که این حکومت کوچك
نیز مانند کوشانیهای باختر دربین دو امپراطوری

بزرگ ساسانی وگپتا قرار گرفته بود . حکومت کوشانی کابل از درسیاست بااین دوهمسایه بزرگ خود پیش آمده روابط خیلی دوستانه با آنها قائم نموده بود وشالودهٔ زندگانی خودرا بررقابت آنها استوار کرده بود . طبیعی است که کوشانیها تاب مقابلهٔ ساسانیان را نداشتند ومی بایست باآنها از دراحتیاط پیش آیند وخودرامخالف نشان ندهند .

از آنجاست که ساسانیها آنها را تحت الحمایه خود می شمردند وامرای محلی کوشانی را حاکم خویش می خواندند . ولی نظر بحریت خواهی‌اهالی این مملکت‌ودودمان‌سلطنتی کوشان گاه گاه جنگ دربین کوشانیها وساسانیان درمی گرفت وبشاهان مدائن معلوم میشد که کوشانیان و امرای محلی افغانستان تحت‌الحمایه آنها نیستند .

دراواخر قرن ۳ مسیحی بهرام دوم سیستان را اشغال نموده باشاه کابل داخل مجادله گردید وپس

ازفتح سیستان وادی هلمند وار غنداب را اشغال کرد و بطرف وادی کابل پیش آمد . کوشانیهای کابل بمدافعه ومقابله پر داختند .

در اوائل قرن ٤ مسیحی روابط بهتری بین کوشانیهای کابل وایرانی ها قائم گردید وهرمزد دوم بادختری از شاهان کوشانی کابل ازدواج نمود . ایرانیها بسانتر ملتفت شدند که در برهم زدن دولت کوشانی شمالی اشتباه نموده اند زیرا خود شان نتوانستند آریانا را تسخیر نمایند وحاکمیت دائمی خودراه بر آن قائم سازند ولی راه تهاجم هیاتله را که یکی ازطوائف دیگر آریانا بود بر خود باز کردند . بنابران . نسبتاً با کوشانیهای کابل بامدارا رفتار می نمودند . کوشانی های کابل نیز نظر بمقتضیات وقت، گاه با گپتاها وگاه با ساسانیان نزدیك میشدند .

محقق است که پاد شاهان کوشانی کابل تاقرن ٥ سلطنت داشته و آنوقت از دست هیاتله مغلوب

شدند . بقایای کوشانی ها کابل را ترك نمودند وبطرف کوهستانهای شرقی آریانا یعنی چترال و گلگت پناه بردند ودرآنجا خودرا محافظه کردند تا اینکه پس از پنجاه سال هنگام شکست هیاتله درهند مجدداً سلطنت کابل را اشغال کردند .

دولت کوشانی هند پس از مرگ واسوداوا بدست یك عده نائب الحکومه ها افتاده ازبین رفت ودولت های آند را وسور اشترا وبالاخره گپتا جانشین آن گردید . کوشانیهای کوچك عظمت ومجد نیکان خود را فراموش نکرده در روزهای بدبختی نیز خودرا سزاوار اسلاف خود نشان دادند متأسفانه نه تفصیلی در دست نیست ونه خدمات آنها از نقطه نظرسیاسی وجنگی جهت محافظه نمودن دولت کوشانی خیلی قابل تقدیر وتمجید می باشد .

فصل هشتم

افغانستان در عصر کوشانی و مدنیت آریانا

بطوریکه در آغاز فصل کوشانی ذکر کردیم عصر کوشانی درخشانترین دورهٔ تاریخ افغانستان در اعصار قبل از سلام می باشد وخوشبختانه وقایع این دوره نیز روشن تر است . این دوره از نقطهٔ نظر مذهب کلتور، صنائع نفیسه وهمچنین از نقطه نظر روابط سیاسی و تجارتی آریانا با ممالك بیگانه اهمیت مخصوص دارد . آریانا در دوره کوشانی رول مهمی در مدنیت آسیابازی کرده ودورهٔ مسعودی را برای اهالی آریانا وممالك مجاور بمیان آورده بود .

مذهب بودائی و تبلیغ آن درچین .

جنگ اول ودوم آریانا وچین مراودهٔ این دو امپراطوری بزرگ را باز نمود روبط تجارتی در تماس آریائیهای افغانستان وزردپوستان چین کمك کرد . واین دومملکت بمدنیت وزندگانی یکدیگر

آشنا شدند. درینموزد رول آریانا مهمتر است. زیرا مبلغین آریانا دین بودائی‌را بچین وهند چین وبالاخره به‌تمام بلاد شرق اقصی تبلیغ نموده حیات معنوی ملل اقصای شرق را تغیر دادند. پیش‌قدمان مبلغین آریانا امام تانگاو کابارا نامی باشند که‌درقرن اول میلادی در چین مسافرت نموده دین بودائی‌را تبلیغ نمودند وبدربار منگتی امپراطور چین رسیدند. این دونفر از اهل ولایت گندها را بود. خود امپراطور چین نیز درسال ٦٤ میلادی بمذهب بودائی گروید. اقدامات جدی ترمبلغین آریائی درچین ازاواسط قرن دوم مسیحی شروع میشود زیرا یك‌عدهٔ بزرگ علمای باختری، فانیانی (بامیانی) کتاپسائی، علمای هده پشاوری وکشمیری بچین رفته به تبلیغ وانتشار دین بودائی کامیاب می‌گردند. بمبلغین مذکور ازطرف پادشاهان کوشانی معاونت زیاد میشد. ومبلغین آریانا

علاوه بر تبلیغ دین بودائی چینائی هارا بمذهب و کلتور افغانستان آشنا نموده بتعبیر امروز پروپاگند مملکت خود را نیز می کردند. درحوالی ۱۶۰ میلادی «چه، چان» یکی از شهزادگان کوشانی شخصاً درچین برای تبلیغ دین مسافرت نمود. درسال ۱۷۰ یکی از پسران سفیر آریانا با هیئتی از مبلغین همدست گردیده در انتشار بودیزم کامیابیهای زیادی حاصل نمود. در سیرو تواریخ چینی اسم وهوئیت یکعدهٔ زیاد مبلغین آریائی مرقوم است که ذکر آن درین زمینه باعث تطویل کلام می گردد، ولی مساعی ومجاهدات آنها موجب آن شد که در سال ۳۳۵ میلادی دین بودائی مذهب رسمی چین گردد.

چینائیها نیز برای زیارت معابد ومقامات مذهبی افغانستان از قبیل هده، کاپیسا، بامیان درافغانستان می آمدند واین آمد ورفت تازمان انتشار دین مقدس اسلام دوام داشت.

کوشانیها تازمانیکه هندرا فتح نکرده بودند کدام مذهب رسمی اختیار ننموده بودند. دین بودائی برهمائی، زردشتی، عقاید یونانی و معتقدات باختری در امپراطوری شان شیوع داشت. ولی پس از تسخیر ایالات آنطرف اندس مذهب بودائی را کیش رسمی مملکت قراردادند. بطوریکه قبلاً ذکر کردیم اکثر مورخین عقیده دارند که کنشکا در اواخر سلطنت خوددین بودائی رااختیار نموده بود و بموجب اختیار آئین بودا سیاست او در مستملکات هندی کامیاب گردید واثرات معنوی این مملکت درچین مسلم شد.

صنایع نفیسه

صنعت گریکو بودیك که در دورۀ یونانی باختری بمیان آمده بودو گهوارۀ اصلی آن دوطرف هندوکوه بود درعصر کوشانی بمنتهای مراتب کمال خود رسیدودرقرن پنجم این صنعت درچین انتشار یافت.

صنعت گریك وبودیك درمعابد ودیرهای افغانستان محفوظ مانده انقلابات وگردش زمانه آنرا از بین برده نتوانست. موجدرنسانس صنائع نفیسه چینی صنائع نفیسه گریك وبودیك افغانستان می باشد. هند نیز بافتح کوشانی ها از صنائع افغانستان استفاده نموده است . کاوش های اخیره نشان میدهد که درعصر کوشانی صنائع شیشه سازی ؛ عاج وفلزات درآریانا خیلی ترقی نموده بود . اگرچه گفتنی های زیادی درین زمینه موجود است ولی جهت اختصار کلام ازذکر آن صرف نظرشد . زیراین موضوع درتاریخ عمومی افغانستان بهتر بحث گردیده می تواند .

حیات فکری وفعالیت های عصر کوشانی درین زمینه عروج مذهب بوداووجود بقایای آثار نفیسه عصر کوشانی ثابت مینماید که درین دوره حیات عرفانی وفکری آریانا بهمان پایه بوده است . پادشاهان کوشانی دردربارخود یك عده معلمین و دانشمندان

راااستخدام می‌کردند . پانی نی شاعر بزرگ زبان سانسکریت وعالم بزرگ صرف و نحو ازکناره های اتك درقرن ٤ وهنگام حکمفرمائی پادشاهان کوشانی ظهور نموده است . درعصر کوشانیها صدها نفر عالم دردربار کوشانی به تحریر و تعلیم مشغول بودند ومشاورین مذهبی وادبی شاه بااو بسر می بردند : کنشکا برای بدست آوردن یکنفر عالم وادیب معروف باپادشاه مگادا جنگید واورا مجبور نمود که اسوا کوشا ادیب هندی را بدربارش بفرستد . یك عدهٔ بزرگ کتب مذهبی وادبی آریانادرین دوره بزبان چینائی ترجمه شده بامبلغین بچین پرا گندهٔ گرذید .

اهمیت سیاسی امپرا طوری کوشانی‌راپیشتر دیدیم که کوشانیها باروم روابط سیاسی داشتند . و سفرای آریانادردربار تراژان‌واو گوست‌موجود بود. همچنین ذکرشد که پادشاهان کوشانی‌پس اززدوخوردها باچین نیز روابط سیاسی قائم نموده بودند باید تذکر

داد که امپراطوری کوشانی درعصرخودعامل بزرگ صلح وامنیت آسیابود. عظمت واقتدار آریانا بهمسایگان اواجازه نمیداد که تعدی و تجاوزی نمایندوموقعیت جغرافی‌اواین مقام بزرگ سیاسی را در بین امپراطوری‌های بزرگ‌چین، هند، پارت، وروم بدولت کوشانی آریانا بخشیده بود. چون دولت پارت دربین‌روم وآریانا وقوع داشت لهذا پادشاهان روم در دوستی آریانا مصئونیت و امنیت مملکت خودرا ملاحظه می نمودند. از آنجاست که یکبار کوشانیها برپارتهای فارس حمله‌ورگردیده‌قوای پارت‌را شکست دادندوتراژن‌موفق گردید که در بین‌النهرین پیش قدمی‌بنماید. سفیر اول آریانادرنزداو گوست بمقام ساموس رسید وسفرای روم در بگرام و پشاور مراکز تابستانی وزمستانی کوشانی حضورداشتند.

روابط کوشانی ها وچین درخلال واقعات و گذارشات عصر کوشانی ذکرشد که چسان کوشانیها برچین

غالب آمده قسمت های غربی آن مملکت را باج گذار خود قرار دادندونیك عدهٔازیرغه‌مل های آنها در افغانستان موجود بودند .

روابط تجارتی دولت کوشانی باسائر ممالك موقعیت جغرافیائی آریانا رول مهمی در تجارت بین‌المللی آنوقت بازی‌می‌نمود . راه‌معروف ابریشم که در تاریخ باستانی وقرون وسطی معروفست در عصر کوشانی از قسمتهای شمالی آریاناعبورمی‌نمود وچین رابه‌شرق قریب و امپراطوری روم وصل می کرد . علاوه برراه دریائی که از مدتی معمول بود این‌راه باعث تبادلهٔ تجارتی بین هند ، چین . آریانا وروم می گردید .

طریق‌معروف تجارتی آریانا علاوه برراه بحری راه هرات ، بلخ ، وخش وسرخاب بود که از دره های قزل ارت وقزل سو به ترکستان شرقی وصل میشد . و ازراه شاهرود مازندران و همدان به

بین النهرین وشام وسوا حل بحر مدیترانه پیوسته بود. یك راه دیگری در آریانا این راه‌چین و روم راپس ازعبور بامیان و کاپیسا بهند وصل مینمود علاوه برین راه‌از باختریك راه‌دیگر ازطریق قندوز، اندر آب ودرهٔ کوشان عبور نموده‌بکاپیسا وکابل متصل میشد . درصفحات شرقی آریانا یعنی ولایت کشمیرراه دیگری بین چین وهند موجود بوده که از کشمیر میگذشت . رومی ها به ابریشم و طلای کابل ، گندها را وکشمیر وگندسند ، پنبه مالوه ، لاجورد باختر لاك پتالی پترا و عطریات و نیل وعقیق احتیاج داشتند وبرای خرید آن می آمدند مواد مذکور بقیمت های زیاد در امپراطوری روم بفروش می‌رسید . چینی ها بسرمهٔ افغانستان خیلی علاقه داشتند ونیز از راه افغانستان بخریداری قالین‌های بابل جواهرات وسنگهای‌قیمتی ومصنوعی شان ، مروارید دریای سرخ وپارچه های شام ومصر

احتیاج داشتند رومی‌ها برای خریداری ابریشم از راه معروف ابریشم طرف ترکستان شرقی که مرکز ابریشم دنیا بود عزیمت مینمودند و اکثراً تا محل پیدایش ابریشم وایالات کاشغر وختن نرفته درفرغانه ومخصوصاً روشان انتظار میکشیدند . درینجا مال التجارهٔ رومی با چینی تبادله میشد . خلاصه آریانیها علاوه برتجارت مواد آریانا از ترانزیت اموال استفاده زیادی میکرد . تشکیل دولت ساسانی این راه تجارتی و روابط اقتصادی ملل شرق را برهم زد .

فصل نهم

هیاطله

درفصل گذشته دیدیم که چطور در پیکر دولت کوشانی‌آریانا اضمحلال وسستی راه یافت ودر اثر عروج دولت ساسانی وهندوستان چطور موقعیت افغانستان درخطر واقع شد. خوشبختانه یك عنصر جدید ملی که از چندی پیش تر در تخارستان عرض اندام نموده بود بمدافعه و آزادی وطن اقدام کرد.

هیاطله یا یفتاطلهٔ که آنها را هفتالیت نیز خوانده اند مثل کوشانیها قبیله بودند از طوائف تخاری افغانستان. محل آنها در بدخشان بوده وشهرهای یفتل را در بدخشان علیا وسفلی متعلق بآنها میدانند. شهر یفتل هنوز در بدخشان علیا بصورت یك قریه موجود وشهر دومی در قطغن

یا بدخشان سفلی معدوم گردیده . نام هیاطله تا دوره های اسلام در مورد بدخشان ، قطغن وحتی بامیان نیز اطلاق شده است بعضی ازمورخین افغانی واسلامی شاهان محلی غوری بامیان را بنام پادشاهان هیاطله یاد کرده اند . هیاطله مردمان سلحشور بوده اند وهمیشه درحملات و فتوحات خود غالب میگردیدند .

هیاطله دردورههای ضعف واضمحلال دولت کوشانی سواحل آمورا تاختند . از آنجاست که مورخین آنها را هون های سفید میخوانند و رنه درعرق باهون ها نسبتی نداشته اند . هیاطله از شمال آریانا نشئت کرده بجنوب تا خته بقایای کوشانیها را درجنوب هندوکوه برانداختند وبه تشکیل دولت خیلی قوی در افغانستان پرداختند که تا سال ٥٦٥ مسیحی امتداد داشت مشهور ترین پادشاهان هیاطله تورامان ، مهی را گل یا

میرا کولا و افتالا نوس Eftalanous می باشند .
پادشاهان هیاطله باستقلال و توحید افغانستان اکتفا نکرده یکبار دیگر امپراطوری افغانستان را بر بخارا و سمرقند، پنجاب، کشمیر، سند و کاشغر وختن بسط دادند . پایتخت شان درهند شهرسا کالا بود پادشاهان هیاطله انتقام حملات آریانا را از شاهان ساسانی فارس گرفتند . درسال ۴۲۰ م بهرام گور را شکست دادند و پسرش همیشه در تحت فشار هیاطله واقع بود . هفتالانوس فیروز را اسیر نمودوولیعهدش را یرغمل گرفت ودختراورا درحرم خویش داخل کرد . هفتالانوس را فارسیان خوشنواز گویند . فارس تازمان سلطنت بلاش ازطرف هیاطله استیلا گردیده بود . وا کاسرهٔ ایران بآریانای آنوقت باج وخراج می‌پرداختند وبدینصورت سلطنت خودرا حفظ مینمودند . قبل از نهضت هیاطله رومیها نیز مغلوب فارسی ها شده بودند و باج گذار آنها

بودند . ولی دراثر ضرباب مدهشی که آریاناحوالهٔ دولت ساسانی کرد رومیٰ‌ها بمأمون ومصون گردیده از ادای باج به فارسیان انکار نمودند . اگرچه شاهان هیاطله نفوذ دشمنان را از آریانارفع نمودند و ممالك مجاوررا درتحت فرمانروائی خویش قرار دادند ولی متأسفانه بمدنیت و معارف چندان علاقه ومیل نداشتند وآثاری ازخود بیارگار نمانده اند . حتی ممکنست در اثرمحاربات شان درمدنیتی که از کوشانی ها بیادگار مانده بودفتور واقع‌شده باشد . هیوانگ تسانگ زوارچینی‌درعصرهیاطله ومخصوصاً دراواخر این دوره بافغانستان سفر نموده از آثار اومعلوم میشود که مدنیت آریانا باوجود حملات خارجی وکارزارهای هیاطله در زوایای دیرها ومعابد باقیمانده بود. وکاملاً معدوم نگردیده بود . چنانچه کاوشهای امروزه نیز این نظریه را ثابت مینماید .

هیاتله وترکها : در قرن ۶ م دولت هیطل را بعلاوهٔ فارس یك دشمن قوی دیگر که عبارت از ترکها بود از ماورأ جیحون تهدید میکرد ، ودر ماورأ سند نیز دشمنان جدیدی عرض اندام کردند. عاقبت در نصف قرن ۶ دیزا بول خان خاقان ترك تخارستان را که در آن وقت ۴۷ علاقه داشت تسخیر نمود . ترکها و مخصوصاً دیزا بول خان چندی قبل از تسخیر تخارستان نیز بر آریانا حمله ور گردیده بودند ولی با ستیلای خاك افغانستان موفق نمیگردیدند . ازطرف دیگر هندی ها کشمیر را از افغانستان مجزی کردند وبقایای هیاطله را درماورأسند مغلوب ومنکوب نمودند چنانچه آنها مجبور بقبول دین هنود و اقامت دائمی در آن سرزمین گردیدند . می گویند که راجپوت ها از باز ماندگان هیاتله در هندوستان می باشند . انوشیروان پادشاه فارس درسال ۵۶۵ م حکومت

هیاطله افغانستان را سقوط داد .

درتخارستان و مستملکات آریانا در شمال آمو نفوذ ترکها ودر آریا ، باختر ، و سیستان تسلط ساسانیان پهن گردیده بود . وادی کابل وزابل وبلوچستان وحوزه های پشاور و سوات وغیره درتحت امرای بومی مستقل بودند . مشهور ترین این پادشاهان محلی رتبیل های کابل وحکمداران قندهار است . و کشمیر نیز بعد ها مستقل شد . در اینجا بیمورد نیست اگر اندکی از ترکها ذکر نمائیم .

ترکها قبل از حمله برهیاطله و استیلای تخارستان ماوراالنهر را مورد ترکتاز خویش قرار داده بودند ، ومانند هیاطله خیلی سلحشور وسوار کاربودند . نفوذواقتدار ترکها برتخارستان بصورت مستقیم قائم نماند . بلکه امرای محلی که از بقایای هیاطله بودندوباره کسب اقتدار نموده

در تحت اطاعت خاقان ترك تخارستان را اداره می کردند .

چنانچه هیوان تسانگ که در ۶۳۰ مسیحی به تخارستان سیاحت کرده از امرای محلی هیطلی ذکر مینماید .

چینی ها :

درقرن ۷ م چینائیها برترکها در ماوراٴ النهر حمله نموده ترکها را مغلوب کردند و تخارستان را نیز متصرف شدند . اگرچه می گویند که چینی ها افغانستان را ازجیحون تاسند مسخر نموده اند ولی اینمطلب بعید بنظر میخورد . وبآنچه میتوان اعتماد کرد اینست که چینی ها بر علاوه بدخشان وقطغن بلورستان را نیز اشغال نموده بودند .

تسلط چینی در حصص مفتوحه افغانستان مانند ترکها ناپایدار بود ، ودر همان قرن ۷ مسیحی در اثر شورش روسای محلی افغانستان که مقارن ظهور

اسلام بود چینی ها از آریانا طرد گردیدند .

خلاصه میتوان گفت که بعد از درهم شکستن شهنشاهی هیاطله تاظهور اسلام افغانستان یك عصر سیاه وتاریکی را گذشتاند ویك سلسله جنگها ی خارجی وداخلی این مملکت را دچار مصیبت های زیادی نمود . باآنهم درین محیط ظلمت و تاریکی باز شعله‌های نائره درخشان کانون آزادی خواهی وملی ائل این مملکت بنظرمیخورد . اگرچه درین دوره افغانستان بصورت ملوك الطوائفی تجزیه گردیده بود ولی شاهان محلی هرقدر کوچك بودند باوجود آن باتمام قوای خود درحفظ و صیانت آن قطعهٔ از خاك وطن که باآنها تعلق داشت همت می گماشتند . وبا فداکاری های زیاد از تطاول خارجی محفوظ نگه میداشتند .

فصل دهم

وضعیت دول بزرگ هنگام ظهور اسلام

هنگام ظهور دین مقدس اسلام دودولت بزرگ در شرق قریب باقی بود یکی دولت ساسانی که با اردشیر بابکان در هنگام کوشانیهای ماظهور نموده بود وآخرین پادشاه پارت رادر فارس برانداخته آهسته آهسته کسب عظمت و بزرگی نموده بود ودیگر دولت روم که نخست از کناره های دریای تیبر ظهور نموده مدتی طرز حکومت آن جمهوری وبالاخره امپراطوری گردیدو تمام سواحل مدیترانه را فتح و استیلا نموده مدنیت بارزی را ازهرحیث بمیان آوردودراخیر بامپراطوری روم شرقی وغربی بامراکز قسطنطنیه‌وروما تجزیدشد.

دولت روم ازهنگام پارت‌ها بافارس دائماً در مقابله ومجادله می بود گاه غالب میشد وزمانی شکست

میخورد وچنانچه دیدیم درعصراو گست وترا ژن باآریانا مناسبات مودت قائم کرد . دردوره های نزدیك بظهور اسلام وپس ازشکستن قوای هیطلی آریانا دوباره جنگهای خونین بین این دو دولت در گرفت ویك سلسله بدبختی ها وآلام زیادی را متوجه ملل هردو مملکت گردانید. علاوتاً پس ازمرگ نوشیروان درایران وژوستنین درروم انقلابات ودسائس داخلی تولید ناآرامی هانموده باعث یك جهان مشکلات داخلی دیگر درفارس وروم گردید .

درروم اختلاف مذهبی تولیدشدوحملات بار بارها درهرآن موجودیت آن امپراطوری را تهدید می کرد . وحتی روم غربی رادرقرن ۵ سقوط داده بود . درایران نیزاختلافات خاندان سلطنتی تسلط جابرانهٔ حکام ونفس پرستی روحانیون ملت را بستوه آورده بود . مناسبات این دوحکومت باملليكه

به زور سلاح در تحت ادارهٔ خویش قرار داده بودند بحدی نا گوار بود که بمجرد ظهور اسلام و مسلمانان ملل مذکور بشادمانی زیاد تسلط فاتحین جدیدرا استقبال می کردند . درهند پس از شهنشاهی گپتا حکومت مرکزی وجود نداشت وسر زمین پهناور هندوستان درمجادلات و کشمکش های خونینی دچار بود و سلسله این بدبختی‌ها تازمان فتوحات افغانستان درعصر غزنوی ادامه یافت .

این هرج ومرج درشرق قریب وو سطی روابط چین را باعالم متمدن یکسره قطع نموده آن مملکت زا به تنهائی گذاشت ومدنیت چینائی در میان سرحدات چین محصور ومنزوی مانده سیر مخصوصی گرفت .

انتهای قسمت اول

غلط نامه

چون طبع این کتاب نظر بعدم مساعدت وقت به‌عجله صورت گرفت اذا اغلاط چندی رخ داده ایست که ازانجمله بغرض متردد نشدن مطالع ازنوت کردن آندسته اغلاطیکه در اساس مطالعه اخلا لی نمیتوانست منصرف شده وصرف اغلاط مهمه‌ذیل را درینجا یادداشت‌وامیدواریم قبل ازمطالعه صفحات مذکور اغلاط ذیل را تصحیح بفرمایند .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲	از	در
٤۰	عنوان	برق	بیرق
۸۲	۱	(به)	زائد است
۸۸	۱٤	٤۸٥۱	٤٥۱
۹۰	۱	اریائیها	اریانیها
۱۰٥	۱	یولان	بولان
۱۲٤	۱۰	۲۲٤ ق م	۲۲٤ م
۱٦۷	۱۲	(دراین زمینه)	زائد است .